

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه الايقاعات  
از شرایع الاسلام با ترجمه فارسی

مولف: مُحَقِّقُ الْحَلِيِّ (أبو القاسم نجم الدين جعفر بن حسن رحمته الله)  
مترجم: مهدی رحیمی

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: رحیمی، مهدی، ۱۳۶۴ -
عنوان قراردادی	: شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام . فارسی - عربی. برگزیده. شرح
عنوان و نام پدیدآور	: فقه الاقاعات از شرایع الاسلام با ترجمه فارسی / مولف محقق الحلی (ابوالقاسم نجم‌الدین جعفرین حسن رحمه‌الله)؛ مترجم [او شارح] مهدی رحیمی.
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۷ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۱۷۳-۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتاب حاضر شرح بخشی از کتاب «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام» تالیف محقق حلّی است.
موضوع	: محقق حلّی، جعفرین حسن، ۶۰۲ - ۶۷۶ق. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام -- نقد و تفسیر
موضوع	: فقه جعفری -- قرن ۷ق.
موضوع	: Islamic law, Ja'fari -- 13th century*
موضوع	: عقود و ایقاعات (فقه)
موضوع	: Contracts (Islamic law)
شناسه افزوده	: محقق حلّی، جعفرین حسن، ۶۰۲ - ۶۷۶ق. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام. برگزیده. شرح
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۶ ۴۰۴۲۳۴۴۳ ش ۳/م ۱۸۲/ب P
رده بندی دیوبندی	: ۲۹۷/۳۴۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۹۱۰۷۶۴

نام کتاب	: فقه الاقاعات از شرایع الاسلام با ترجمه فارسی
ناشر	: چتر دانش
مترجم	: مهدی رحیمی
نوبت و سال چاپ	: دوم - ۱۳۹۸
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۱۷۳-۸
قیمت	: ۱۳۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خمینیری جاوید (اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

## سخن ناشر

رشته‌ی حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله‌ی یکی از پرترفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه‌ی خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه‌ی کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این‌ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته‌ی حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آنها از یک سو و تناسب آنها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

**مؤسسه‌ی آموزش عالی آزاد چتردانش**، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته‌ی حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت‌گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه‌ی خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه‌ی علمی بیش از پیش به منصفی ظهور برساند.

**فرزاد دانشور**

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

## فهرست

۶.....	مقدمه.....
۷.....	قسم سوم ایقاعات.....
۸.....	کتاب طلاق.....
۸.....	طلاق دهنده.....
۱۱.....	طلاق داده شده.....
۱۶.....	صیغه طلاق.....
۲۲.....	شاهد گرفتن.....
۲۴.....	اقسام طلاق.....
۲۹.....	طلاق مریض.....
۳۱.....	آن چه حرمت سه طلاق را برطرف می کند.....
۳۳.....	رجوع.....
۳۶.....	استعمال حیله‌ها.....
۳۹.....	عده.....
۴۰.....	درباره زنی که عادت ماهانه دارد.....
۴۲.....	زنی که باید چند ماه عده نگه دارد.....
۴۵.....	عده زن حامله.....
۴۷.....	عده وفات.....
۵۲.....	احکام عده.....
۵۳.....	سکونت دادن زن مطلقه.....
۶۲.....	کتاب خُلَع و مَبَارَات.....
۶۵.....	فدییه.....
۶۹.....	شرایط طلاق خُلَع.....
۷۱.....	احکام طلاق خُلَع.....
۷۵.....	چند مسأله در مورد نزاع به احکام این فصل ملحق می گردد.....
۷۹.....	کتاب ظَهَار.....
۷۹.....	صیغه‌ی ظَهَار.....
۸۲.....	درباره شوهر (ظهاری کننده).....
۸۳.....	درباره زنی که ظهاری می شود.....
۸۵.....	احکام ظهاری.....
۸۸.....	کفارات.....
۹۰.....	اختلاف ظهاری کننده و ظهاری شده.....
۹۲.....	خصال کفاره.....
۹۷.....	احکام کفارات.....
۱۰۱.....	کتاب اِیْلَاء.....
۱۰۱.....	درباره صیغه ایلاء.....
۱۰۳.....	ایلاء کننده و زنی که ایلاء شده.....

۱۰۴	احکام ایلاء
۱۱۲	<b>کتاب لعان</b>
۱۱۲	اسباب لعان
۱۱۹	لعان کننده و لعان شدن
۱۲۱	درباره زنی که لعان می کند
۱۲۲	کیفیت اجرای لعان
۱۲۳	واجبات و مستحبات لعان
۱۲۵	احکام لعان
۱۳۰	<b>کتاب اقرار</b>
۱۳۰	صیغه‌ی اقرار
۱۳۴	صیغه‌های مبهم
۱۴۱	اقراری که از جواب شخص بدست آمده
۱۴۲	صیغه‌های استثنا
۱۴۷	اقرار کننده
۱۵۰	درباره مُقرّله
۱۵۲	ملحقات اقرار
۱۵۳	باطل کننده اقرار
۱۵۶	اقرار به نَسب خویشاوندی
۱۶۲	<b>کتاب جعاله</b>
۱۶۲	صیغه جعاله
۱۶۴	احکام جعاله
۱۶۸	<b>کتاب قسم‌ها</b>
۱۶۸	آنچه قسم با آن منعقد می شود
۱۷۲	سوگنده خورنده
۱۷۴	متعلق قسم
۱۷۵	سوگندهای مربوط به خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها
۱۸۰	آنچه مربوط به اتاق و خانه است
۱۸۴	مسائل مربوط به عقدها
۱۸۶	احکام قسم
۱۹۰	ملحقات قسم
۱۹۳	<b>کتاب نذر</b>
۱۹۳	نذر کننده
۱۹۴	صیغه‌ی نذر و متعلقات آن
۱۹۵	متعلق نذر
۱۹۷	نذر روزه و نماز
۲۰۱	نذر آزاد کردن عبد و صدقه و قربانی
۲۰۴	احکام نذر

## مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خير خلقه و أشرف بريته محمد المصطفى و آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

این کتاب ترجمه و شرحی در تبیین کتاب شرائع الاسلام تألیف جعفر بن حسن محقق حلی است. مرحوم محقق حلی از مشهورترین فقهای عصر خویش است و دارای عظمت و اعتبار خاص در میان مجتهدان می‌باشد، به حدی که وقتی کلمه «محقق» را بدون قرینه و نشانه‌ای در میان فقها ذکر کنند، شخصیت تحقیقی و علمی ایشان مورد نظر است.

محقق حلی فقه و اصول را در نزد پدرش حسن بن یحیی آموخت و از محضر فقهای مشهور حله، مانند ابن نما و سید فخار موسوی- شاگرد ابن ادریس حلی- بهره برد. محقق با یک واسطه شاگرد ابن زهره و ابن ادریس حلی است و استاد علامه حلی بوده است.

مرحوم محقق در زمینه‌های منطق، کلام و ریاضیات و هیئت تبحر داشته است و خواجه نصیرالدین طوسی متکلم و ریاضی‌دان مشهور، با او در حله ملاقات کرده است و در جلسه درسش حضور یافته است. کتابهای محقق همچون معارج الاصول، تلخیص الفهرست، شرح نکت النهایه و معارج الاحکام و... مخصوصاً کتاب شرائع الاسلام همیشه مورد توجه طلاب است چرا که این کتاب مشتمل بر فتوای مشهور فقهای قدیم می‌باشد. و فقهای بسیاری این کتاب را شرح کرده و یا حاشیه بر آن نوشته‌اند.

محقق حلی در سال ۶۷۶ ه.ق در سن ۷۴ سالگی بدرود حیات گفت و بدن مطهر ایشان را در جوار بارگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاک سپردند. (و بنا به نقل علامه سید حسن صدر صاحب کتاب تأسیس الشیعه در حله به خاک سپردند).

کتاب حاضر متن و ترجمه بخش‌های مربوط به ایقاعات از کتاب شرائع الاسلام است که به صورت مستقل از دیگر بخش‌های این کتاب منتشر می‌گردد.

ما در این کتاب سعی کرده‌ایم که با شرح و آوردن مثالهای آسان، کلمات آن بزرگوار را تبیین نماییم تا موجب تسهیل طلاب و دانشجویان که قصد خواندن این کتاب ارزشمند را دارند، شود و خداوند را شاکرم که توفیق این امر را برای حقیر فراهم نمود.

در پایان از همه کسانی که بنده را در چاپ و نشر این مجموعه یاری رساندند کمال تشکر را دارم.

مهدی رحیمی

اردیبهشت ۱۳۹۶

## القسم الثالث فى الايقاعات



## قسم سوم در ايقاعات

## کتاب الطلاق

۱ وَ النَّظْرُ فِي الْأَرْكَانِ وَالْأَقْسَامِ وَاللَّوَاحِقِ

### أَرْكَانُهُ: أَرْبَعَةٌ الرُّكْنُ الْأَوَّلُ: فِي الْمَطْلَقِ

وَ يُعْتَبَرُ فِيهِ شُرُوطٌ أَرْبَعَةٌ:

۲ الْأَوَّلُ: الْبُلُوغُ: فَلَا اغْتِيَابَ بِعِبَارَةِ الصَّبِيِّ قَبْلَ بُلُوغِهِ عَشْرًا. وَ فِي مَنْ بَلَغَ عَشْرًا عَاقِلًا وَ طَلَّقَ لِلسَّنَةِ، رَوَايَةٌ بِالْجَوَازِ، فِيهَا ضَعْفٌ.

وَلَوْ طَلَّقَ وَلَيْتَهُ لَمْ يَصِحَّ، لِاخْتِصَاصِ الطَّلَاقِ بِمَالِكِ الْبُصْعِ، وَ تَوَقُّعِ زَوَالِ حَجْرِهِ عَاقِبًا. فَلَوْ بَلَغَ فَاسِدَ الْعَقْلِ طَلَّقَ وَلَيْتَهُ مَعَ مُرَاعَاةِ الْعَبْطَةِ، وَ مَنَعَ مِنْهُ قَوْمٌ وَ هُوَ بَعِيدٌ.

۳ وَ الشَّرْطُ الثَّانِي: الْعَقْلُ: فَلَا يَصِحُّ الْمَجْنُونُ وَلَا السَّكَرَانُ، وَلَا مَنْ زَالَ عَقْلُهُ بِإِغْمَاءٍ أَوْ شُرْبِ مُرَقِدٍ، لِعَدَمِ الْقَصْدِ.

## کتاب طلاق

۱ بحث از ارکان طلاق و اقسام آن و ملحقات آن است.

### النظر الاول: ارکان طلاق چهار رکن است.

#### رکن اول: طلاق دهنده

چهار شرط در طلاق دهنده معتبر خواهد بود.

۲ شرط اول: بالغ بودن. بنابراین کودکی که هنوز به ده سالگی نرسیده (اگر صیغهی طلاق را جاری کند) معتبر نخواهد بود. و در مورد کودک عاقلی که به ده سالگی رسیده و طبق سنت طلاق دهد، (نه این که طلاق بدعت بدهد) روایتی وجود دارد که می‌فرماید جایز است، اما این روایت ضعیف است. و اگر ولی کودک او را طلاق دهد صحیح نیست، چرا که طلاق دادن، مختص (شوهر یعنی) صاحب عمل زناشویی و استمتاع است. و کودک غالباً (به سن بلوغ می‌رسد) و امید از بین رفتن محجوریتش وجود دارد. بنابراین اگر کودکی در حالی به سن بلوغ برسد که عقلش فاسد باشد، ولی کودک در صورتی که مصلحت او را مراعات کند، می‌تواند او را طلاق دهد، و بعضی از فقها نظر به منع آن داده‌اند، (و می‌فرمایند حتی اگر مصلحت هم باشد، ولی، حق طلاق کودک را ندارد). ولی این نظر بعید به نظر می‌رسد.

۳ شرط دوم: عاقل بودن: بنابراین طلاق دادن شخص مجنون و مست صحیح نیست، همچنین کسی که به دلیل إغماء یا استعمال مواد مخدر خواب‌آور عقلش از بین رفته است، طلاقش صحیح نیست، چون هیچ قصدی ندارد.



۴ و لَا يُطَلِّقُ الْوَلِيُّ عَنِ السَّكْرَانِ، لِأَنَّ زَوَالَ عُدْرِهِ غَالِبٌ، وَهُوَ كَالنَّائِمِ وَ يُطَلِّقُ عَنِ الْمَجْنُونِ. ولو لم يكن به ولي طلق عنه السلطان أو من نصبه للنظر في ذلك.

۵ الشرط الثالث: الإختيار فلا يصح طلاق المكره. وَلَا يَتَحَقَّقُ الْإِكْرَاهُ مَا لَمْ يَكْمُلْ أُمُورٌ ثَلَاثَةٌ: كَوْنُ الْمُكْرَهِ قَادِرًا عَلَيَّ فَعَلَّ مَا تُوعَدُ بِهِ وَ غَلَبَهُ الظَّنُّ بِأَن يَفْعَلَ ذَلِكَ مَعَ امْتِنَاعِ الْمُكْرَهِ، وَ أَنْ يَكُونَ مَا تُوعَدُ بِهِ مُضْرًّا بِالْمُكْرَهِ فِي خَاصَّةِ نَفْسِهِ أَوْ مَنْ يَجْرِي مَجْرَى نَفْسِهِ، كَالْأَبِ وَ الْوَلَدِ.

۶ سواء كان ذلك الضرر قتلًا أو جرحًا أو شتمًا أو ضربًا. وَ يَحْتَلِفُ بِحَسَبِ مَنَازِلِ الْمُكْرَهِينَ فِي اخْتِمَالِ الْإِهَانَةِ. وَلَا يَتَحَقَّقُ الْإِكْرَاهُ مَعَ الضَّرْرِ الْيَسِيرِ

۷ الشرط الرابع: القصد: وَهُوَ شَرْطٌ فِي الصَّحَّةِ مَعَ اشْتِرَاطِ التَّنْطِقِ بِالصَّرِيحِ. فَلَوْ لَمْ يَتَوَّعِدِ الطَّلَاقَ لَمْ يَقَعْ، كَالسَّاهِي وَ النَّائِمِ وَ الْغَالِطِ، وَ لَوْ نَسِيَ أَنَّ لَهُ زَوْجَةً، فَقَالَ نَسَائِي طَوَالِقٌ، أَوْ زَوْجَتِي طَالِقٌ ثُمَّ ذَكَرَ لَمْ يَقَعْ بِهِ فُرْقَةٌ.



۴ و ولی شخص مست نمی تواند او را طلاق دهد، چرا که غالباً عذر او برطرف می شود، و شخص مست مثل شخص خوابیده می ماند. اما ولی می تواند طلاق مجنون را انجام دهد. و اگر شخص مجنونی ولی نداشته باشد، حاکم شرعی یا کسی که حاکم شرعی منصوب کند می تواند از طرف او طلاق دهد چرا که ناظر بر آن کار است.

۵ شرط سوم: اختیار داشتن: بنابراین، طلاق شخصی که اِکراه شده است صحیح نیست. و اِکراه شخص محقق نمی گردد مگر این که سه امر کامل گردد: ۱- شخص اِکراه کننده نسبت به آن کاری که تهدید کرده است قادر باشد ۲- گمان این باشد که اگر شخص اِکراه شونده امتناع کند، اِکراه کننده تهدیدش را عملی می سازد. ۳- آن تهدید برای خود شخص اِکراه شونده یا کسی که همچون جان اوست، مثل پدر و فرزند او، ضرر داشته باشد، ۶ فرقی نمی کند که آن ضرر قتل باشد یا انجام جراحی باشد یا توهین و کتک باشد. و در مورد احتمال اهانت شدن بنابر وضعیت اِکراه شدگان فرق می کند. (ممکن است توهینی نسبت به یک شخص، اهانت به حساب آید ولی نسبت به شخص دیگر، اهانت نباشد) ولی با وجود ضرر اندک، اِکراه محقق نیست.

۷ شرط چهارم: قصد کردن شرط صحت طلاق است، و شرط دیگر این است که به طور صریح آن قصدش را بازگو کند. بنابراین اگر نیت طلاق نداشته باشد طلاق واقع نمی شود، مثل شخصی که اشتباه می کند یا خواب است یا به صورت غلط (الفاظ را ادا کند) و اگر فراموش کند که همسری دارد، و بگوید همسران من مطلقه باشند، یا بگوید همسر من مطلقه باشد، و سپس یادش بیاید که همسری داشته، جدایی و افتراق حاصل نمی شود.

۸ ولو أَوْقَعَ وَ قَالَ: لَمْ أَقْصِدِ الطَّلَاقَ، قَبْلَ مِنْهُ ظَاهِرًا وَ دُيِّنَ بَيْنَتِهِ بَاطِنًا، وَ إِنْ تَأَخَّرَ تَفْسِيرُهُ، مَا لَمْ تَخْرُجْ عَنِ الْعِدَّةِ، لِأَنَّهُ إِخْبَارٌ عَنِ نَيْتِهِ

۹ وَ تَجُوزُ الْوَكَالَةُ فِي الطَّلَاقِ لِلْغَائِبِ إِجْمَاعًا، وَ لِلْحَاضِرِ عَلَى الْأَصَحِّ. وَ لَوْ وَكَّلَهَا فِي طَلَاقِ نَفْسِهَا، قَالَ الشَّيْخُ رَه: لَا يَصِحُّ وَ الْوَجْهُ الْجَوَازُ.

۱۰ تَفْرِيعٌ عَلَى الْجَوَازِ، لَوْ قَالَ: طَلَّقِي نَفْسَكَ ثَلَاثًا فَطَلَّقْتُ وَاحِدَةً، وَ كَذَا لَوْ قَالَ طَلَّقِي وَاحِدَةً فَطَلَّقْتُ ثَلَاثًا قِيلَ: يَبْطُلُ وَ قِيلَ: يَقَعُ وَاحِدَةً، وَ هُوَ أَشْبَهُ



۸ اگر صیغه طلاق را واقع ساخت و گفت: من قصد طلاق نکردم، تا وقتی آن زن از عده خارج نشده، علی الظاهر از او پذیرفته می‌شود، و در باطن به همان نیتش اکراه می‌شود، هرچند تفسیر و بیان نیتش را به تأخیر بیندازد، چرا که این گفتار، خیردادن از نیتش است.

۹ مردی که از همسرش غیبت دارد، (مثلاً در شهر دیگری است) به اجماع فقها می‌تواند برای طلاق دادن وکیل بگیرد، و مردی که غایب نیست بنابر نظر صحیح‌تر جایز است وکیل بگیرد. و اگر مردی به زن وکالت دهد که خودش را طلاق دهد شیخ طوسی گفته: صحیح نیست، اما نظر صحیح‌تر این است که: جایز است وکیل بگیرد.

۱۰ بنابراین، این نظر که جایز باشد، فرعی در مسأله است: اگر مردی بگوید: «خودت را سه طلاق کن»، ولی آن زن یک طلاق (به وکالت از مرد) بدهد، صحیح است. و اگر مرد بگوید: «خودت را یک طلاق بده» و آن زن خودش را سه طلاق بدهد، یک نظر این است که: طلاق او باطل است، و یک نظر این است که: یک طلاق واقع می‌شود، و نظر دوم بهتر است؛ (چرا که وکالت در یک طلاق بوده و آن زن طلاق داده است، اما قید آن که سه طلاق باشد ملغی می‌شود و اصل طلاق صحیح است).

## الرُّكْنُ الثَّانِي: فِي الْمَطْلَقَةِ

۱۱ وَ شُرُوطُهَا خَمْسَةٌ:

الأول: أَنْ تَكُونَ زَوْجَةً، فَلَوْ طَلَّقَ الْمُؤَطَّوَّةَ بِالْمَلِكِ، لَمْ يَكُنْ لَهُ حُكْمٌ، وَكَذَا لَوْ طَلَّقَ أُجْنَبِيَّةً وَ إِنْ تَزَوَّجَهَا. وَ كَذًا لَوْ عَلَّقَ الطَّلَاقَ بِالتَّزْوِيجِ لَمْ يَصِحَّ، سِوَاءُ عَيَّنَ الزَّوْجَةَ كَقَوْلِهِ إِنْ تَزَوَّجْتُ فَلَانَّةَ فَهِيَ طَالِقٌ، أَوْ أَطْلَقَ كَقَوْلِهِ: كُلُّ مَنْ أَتَزَوَّجُهُ.

۱۲ الثَّانِي: أَنْ يَكُونَ الْعَقْدُ دَائِمًا، فَلَا يَقَعُ الطَّلَاقُ بِالْأَمَةِ الْمُحَلَّلَةِ وَ لَا الْمُسْتَمْتِعِ بِهَا وَ لَوْ كَانَتْ حُرَّةً.

۱۳ الثَّلَاثُ: أَنْ تَكُونَ طَاهِرَةً مِنَ الْخَيْضِ وَ النَّفَاسِ، وَ يُعْتَبَرُ هَذَا فِي الْمَدْحُولِ بِهَا، الْحَائِلِ، الْحَاضِرِ زَوْجَهَا، لَا الْغَائِبِ عَنْهَا مُدَّةً يُعْلَمُ انْتِقَالُهَا مِنَ الْقُرَى الَّذِي وَطَّأَهَا فِيهِ إِلَى آخِرِهِ. فَلَوْ طَلَّقَهَا وَ هُمَا فِي بَلَدٍ وَاحِدٍ، أَوْ غَائِبًا دُونَ الْمُدَّةِ الْمُعْتَبَرَةِ، وَ كَانَتْ حَائِضًا أَوْ نَفْسَاءً، كَانَ الطَّلَاقُ بَاطِلًا، عَلِمَ بِذَلِكَ أَوْ لَمْ يُعْلَمَ.

## رکن دوم: زن طلاق داده شده:

۱۱ شروط آن پنج شرط است:

اول: این که زن، همسر مرد باشد، بنابراین، زنی که مرد به خاطر ملک یمین با او نزدیکی کرده، اگر طلاق داده شود، چنین حکمی (افتراق و جدایی) در مورد او جاری نمی‌شود. همچنین اگر زن غربیه‌ای را طلاق دهد اگر بعداً با او ازدواج کند، طلاق قبلی هیچ حکمی ندارد. همچنین اگر طلاق خود را معلق به ازدواج با آن زن بکند (مثلاً بگوید اگر من تو را تزویج کردم تو مطلقه باشی) طلاق صحیح نیست. فرقی هم نمی‌کند که زنی را مشخص کرده باشد، مثلاً بگوید: اگر فلان زن را تزویج کردم آن زن مطلقه باشد، یا زن خاصی را معین نکند، مثل این که بگوید: هر زنی که گرفتم مطلقه باشد.

۱۲ شرط دوم: این که عقد نکاح دائمی باشد؛ بنابراین، طلاق نسبت به کنیزی که مولایش او را برای مردی حلال کرده و یا نسبت به زنی که با او ازدواج موقت کرده، هر چند آن زن آزاد باشد (و کنیز نباشد) واقع نمی‌شود.

۱۳ شرط سوم: این که زن از حیض و نفاس پاک باشد، این شرط در مورد زنی که با او نزدیکی شده باشد، و حامله نباشد، و شوهرش حاضر باشد، (غایب نباشد)، معتبر خواهد بود. اما زنی که شوهرش [برای مدتی که غالباً فهمیده می‌شود که آن زن از طهارتی که مرد با او نزدیکی کرده به طهارت دیگری (بعد از حیض شدن) منتقل شده است] غایب باشد، این شرط را ندارد. (و لازم نیست از حیض و نفاس پاک باشد). بنابراین، اگر مرد، زنی را که با او در یک شهر ساکن هستند طلاق دهد، و یا شوهر زن برای مدتی کمتر از آن مدت معتبر، غایب باشد، و زنی را طلاق دهد، درحالی که آن زن حائض است یا نفاس دارد، آن طلاق باطل است. فرقی نمی‌کند که مرد بداند که آن زن حائض است یا نداند.

۱۴ أَمَّا لَوْ انْقَضَى مِنْ غَيْبَتِهِ، مَا يُعْلَمُ انْتِقَالَهَا فِيهِ مِنْ طُهْرٍ إِلَى آخِرِهِ ثُمَّ طَلَّقَ صَحَّ، وَ لَوْ اتَّفَقَ فِي الْحَيْضِ. وَ كَذَا لَوْ خَرَجَ فِي طُهْرٍ لَمْ يَتْرَبْهَا فِيهِ، جَازَ طَلَّاقُهَا مُطْلَقًا. وَ كَذَا لَوْ طَلَّقَ الَّتِي لَمْ يَدْخُلْ بِهَا، وَ هِيَ حَائِضٌ، كَانَ جَائِزًا.

۱۵ وَ مِنْ فُقَهَائِنَا مَنْ قَدَّرَ الْمُدَّةَ الَّتِي يَسُوغُ مَعَهَا طَلَّاقُ الْغَائِبِ بِشَهْرٍ عَمَلًا بِرَوَايَةِ يَعْضُدُهَا الْغَالِبُ فِي الْحَيْضِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدَّرَهَا بِثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ، عَمَلًا بِرَوَايَةِ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ الْمُحْصَلُ مَا ذَكَرْنَا، وَ لَوْ زَادَ عَنِ الْأَمَدِ الْمَذْكُورِ.

۱۶ وَ لَوْ كَانَ حَاضِرًا وَ هُوَ لَا يَصِلُ إِلَيْهَا، بِحَيْثُ يَعْلَمُ حَيْضَهَا فَهِيَ بِمَنْزِلَةِ الْغَائِبِ.



۱۴ اما اگر از زمان غیبت مرد مدتی سپری شود که دانسته می‌شود از آن طهارت (که مرد با او نزدیکی کرده) به طهارت دیگری منتقل شده، سپس زنش را طلاق دهد صحیح است، حتی اگر آن طلاق در زمان حیض زن واقع شده باشد. همچنین اگر مرد در طهارتی که با زنش نزدیکی نکرده از نزد او خارج شود، به طور مطلق جایز است او را طلاق دهد. (حتی اگر در زمان حیض واقع شود.) همچنین اگر زنی را که با او نزدیکی (آمیزش) نکرده و او حائض است، طلاق دهد، طلاقش جایز و صحیح است.

۱۵ بعضی از فقها آن مدتی را که طلاق مرد غائب در آن جایز است، به یک ماه، معین و اندازه‌گیری کرده‌اند، و این فتوا بر طبق روایتی است که آن روایت را عادت معمول زنان در حیض (که معمولاً ماهی یک بار حیض می‌شوند) تقویت می‌کند. و بعضی فقها آن زمان را به سه ماه اندازه‌گیری کردند، و این فتوا برطبق روایت جمیل از امام صادق (عليه السلام) است، ولی آن‌چه از مجموع روایات حاصل می‌شود همان است که ما ذکر کردیم، (مدتی سپری شود که دانسته شود زن به طهارت دیگری غیر از طهارت مواقعه منتقل شده است، فرقی نمی‌کند که یک ماه باشد یا سه ماه) حتی اگر بیش از آن مدت مذکور غایب باشد.

۱۶ اگر مرد غایب نباشد (حاضر باشد) اما دسترسی به زن نداشته باشد، به طوری که بدانند چه زمانی حیض است، این مرد همانند مردی است که غایب است (و در شهر دیگری است).

۱۷ الرَّابِعُ: أَنْ تَكُونَ مُسْتَبْرَأَةً، فَلَوْ طَلَّقَهَا فِي طَهْرٍ وَأَقَعَهَا فِيهِ، لَمْ يَنْعَ طَلَّاقُهَا. وَ يَسْقُطُ اعْتِبَارُ ذَلِكَ فِي الْبَيَّاسَةِ، وَ فِيمَنْ لَمْ تَبْلُغِ الْمَحِيضَ وَ فِي الْحَامِلِ وَ الْمُسْتَرَابَةِ بِشَرْطِ أَنْ يَعْضِيَ عَلَيْهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ لَمْ تَرِ دَمًا مُعْتَرِلًا لَهَا. وَ لَوْ طَلَّقَ الْمُسْتَرَابَةَ قَبْلَ مَضِيِّ ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ، مِنْ حِينِ الْمَوَاقِعَةِ، لَمْ يَنْعَ الطَّلَاقُ.

۱۸ الْخَامِسُ: تَعْيِينُ الْمُطَلَّقَةِ: وَهُوَ أَنْ يَقُولَ: فُلَانَةَ طَالِقٌ، أَوْ يُسَيِّرُ إِلَيْهَا بِمَا يَرْفَعُ الْإِحْتِمَالَ.

۱۹ فَلَوْ كَانَ لَهُ وَاحِدَةٌ، فَقَالَ: زَوْجَتِي طَالِقٌ، صَحَّ لِعَدَمِ الْإِحْتِمَالِ. وَ لَوْ كَانَ لَهُ زَوْجَتَانِ أَوْ زَوْجَاتٌ، فَقَالَ: زَوْجَتِي طَالِقٌ فَإِنْ نَوَى مُعَيَّنَتَهُ صَحَّ وَ يُقْبَلُ تَفْسِيرُهُ وَ إِنْ لَمْ يَنْوِ، قِيلَ: يَبْطُلُ الطَّلَاقُ لِعَدَمِ التَّعْيِينِ وَ قِيلَ: يَصِحُّ وَ تُسْتَحْرَجُ بِالْفَرْعَةِ، وَ هُوَ أَشْبَهُ.



۱۷ شرط چهارم: این که طلاق در زمانی باشد که رحم زن از وجود جنین خالی باشد؛ بنابراین اگر زنش را در طهارتی که در آن طهارت با او نزدیکی کرده طلاق دهد، طلاق واقع نمی‌شود؛ (چرا که احتمال دارد در آن طهارت نطفه‌ی نوزادی منعقد شده باشد). این شرط در مورد زن یائسه (که بیش از پنجاه سال سن دارد و حیض نمی‌بیند) و در مورد دختری که به سن حیض شدن نرسیده و در مورد زن حامله و زن مسترابه (زنی که در سن حیض شدن است ولی حیض نمی‌شود) ساقط است، البته در مورد زن مسترابه باید سه ماه بر او بگذرد و او خون نبیند و شوهر هم از او دوری کرده باشد. و اگر زن مسترابه را قبل از این که سه ماه از زمان نزدیکی کردن با او بگذرد طلاق دهد، طلاق واقع نمی‌شود.

۱۸ شرط پنجم: این که آن زنی که می‌خواهد طلاق دهد معین کرده باشد، به این صورت که بگوید: فلانی مطلقه است، و یا به صورتی که احتمال اشتباه شدن نباشد به او اشاره کند.

۱۹ بنابراین اگر یک زن دارد، و بگوید: همسرم طالق است، صحیح خواهد بود، چرا که احتمال اشتباه شدن نیست. و اگر دو یا چند همسر داشته باشد، و بگوید: همسرم طالق است، در این صورت اگر در نیتش یک زن خاصی را معین کند، طلاق او صحیح است، و تفسیر مرد (در تعیین آن زن هم) پذیرفته می‌شود. و اگر زن خاصی را نیت نکرده باشد. یک نظر این است که: طلاق باطل است؛ چون تعیین نکرده است. و یک نظر این است که: طلاق صحیح است و با قرعه مشخص می‌کنند کدام زن بوده است، و این نظر دوم بهتر است.

۲۰ و لَوْ قَالَ: هَذِهِ طَالِقٌ أَوْ هَذِهِ، قَالَ الشَّيْخُ رَه: يُعَيَّنُ لِلطَّلَاقِ مَنْ شَاءَ وَ رُبَّمَا قِيلَ: بِالْبُطْلَانِ، لِعَدَمِ التَّعْيِينِ.

۲۱ و لَوْ قَالَ هَذِهِ طَالِقٌ أَوْ هَذِهِ وَ هَذِهِ، طَلَّقْتُ الثَّلَاثَةَ، وَ يُعَيَّنُ مَنْ شَاءَ مِنَ الْأُولَى أَوْ الثَّانِيَةِ. وَ لَوْ مَاتَ اسْتُخْرِجَتْ وَاحِدَةً بِالْقُرْعَةِ.

۲۲ وَ رُبَّمَا قِيلَ: بِالِاحْتِمَالِ فِي الْأُولَى وَ الْأُخْرَيْنِ جَمِيعًا، فَيَكُونُ لَهُ أَنْ يُعَيَّنَ لِلطَّلَاقِ الْأُولَى أَوْ الْأُخْرِيَّتَيْنِ مَعًا، وَ الْإِشْكَالُ فِي الْكُلِّ يَنْشَأُ مِنْ عَدَمِ تَعْيِينِ الْمُطَلَّقة.

۲۳ وَ لَوْ نَظَرَ إِلَى زَوْجَتِهِ وَأَجْنَبِيَّةٍ، فَقَالَ إِحْدَاكُمَا طَالِقٌ، ثُمَّ قَالَ أَرَدْتُ الْأَجْنَبِيَّةَ قِيلَ.

۲۴ وَ لَوْ كَانَ لَهُ زَوْجَةٌ وَ جَارَةٌ كُلُّ مِنْهُمَا سَعْدَى، فَقَالَ سَعْدَى طَالِقٌ ثُمَّ قَالَ: أَرَدْتُ الْجَارَةَ لَمْ يُقْبَلْ، لِأَنَّ إِحْدَاكُمَا يَصْلُحُ لَهُمَا، وَ إِيقَاعُ الطَّلَاقِ عَلَى الْإِسْمِ يُصْرَفُ إِلَى الزَّوْجَةِ. وَ فِي الْفَرْقِ نَظْرٌ.



۲۰ و اگر گفت: این زن یا آن زن طالق باشد، شیخ طوسی (ره) گفته است: هریک از آن دو را خواست معین می‌کند و چه بسا گفته می‌شود که: چنین طلاقی باطل است، چرا که زن را معین نکرده است.

۲۱ و اگر مرد گفت: این زن یا آن زن و این زن طالق است، زن سوم طلاق داده شده است، (و بحثی در آن نیست) و در مورد زن اول یا دوم هریک را که خواست مرد معین می‌کند. و اگر مرد مرده باشد، زنی را که طالق است با قرعه کشی مشخص می‌کنند.

۲۲ و چه بسا گفته شده: در این مورد احتمال دارد زن اول طالق باشد یا آن دو زن دیگر(هر دو)، و مرد می‌تواند معین کند که اولی طالق باشد و یا آن دو نفر دیگر با هم طالق باشند. و در همه‌ی این موارد اشکال وجود دارد که از عدم تعیین در مورد زن طلاق داده شده نشأت می‌گیرد.

۲۳ و اگر به همسرش و به یک زن غریبه نگاه کند، و بگوید: یکی از شما دو نفر طالق هستی، سپس مرد بگوید: منظورم زن غریبه بوده، ادعای او پذیرفته می‌شود. (و طلاق او لغو خواهد بود و همسرش طلاق داده نمی‌شود).

۲۴ و اگر یک زن و یک کنیز داشته باشد که اسم هر دوی آن‌ها «سعدی» باشد، و آن مرد بگوید: «سعدی طالق است.» سپس بگوید: منظورم کنیزم بود از او پذیرفته نمی‌شود، چرا که لفظ «یکی از شما دو نفر» (که در مسأله‌ی قبل بود) بر هر دوی آن زنان صدق می‌کند، اما واقع ساختن طلاق بر روی یک اسم، به همسر مرد انصراف پیدا می‌کند (نه کنیز). و البته در مورد فرق گذاشتن این دو مسأله با هم جای شبهه وجود دارد.

۲۵ وَ لَوْ ظَنَّ أجنبيةً زَوْجَتَهُ، فَقَالَ: أَنْتِ طَالِقٌ، لَمْ تُطَلِّقِي زَوْجَتَهُ لِأَنَّهُ قَصَدَ الْمُخَاطَبَةَ.

۲۶ وَ لَوْ كَانَ لَهُ زَوْجَتَانِ زَيْنَبُ وَ عُمَرَةُ، فَقَالَ: يَا زَيْنَبُ فَقَالَتْ عُمَرَةُ: لَبَيْكَ، فَقَالَ: أَنْتِ طَالِقٌ، طُلِّقْتُ الْمُنَوَّيَّةَ لَا الْمُجِيبَةَ.

۲۷ وَ لَوْ قَصَدَ الْمُجِيبَةَ ظَنًّا أَنَّهَا زَيْنَبُ، قَالَ الشَّيْخُ: تُطَلِّقِي زَيْنَبَ، وَ فِيهِ إِشْكَالٌ لِأَنَّهُ وَجَّهَ الطَّلَاقَ إِلَى الْمُجِيبَةِ لِظَنِّهَا زَيْنَبَ، فَلَمْ تُطَلِّقِ الْمُجِيبَةَ لِعَدَمِ الْقَصْدِ وَ لَا زَيْنَبَ لِتَوَجُّهِ الْخِطَابِ إِلَى غَيْرِهَا.



۲۵ اگر یک زن غریبه (مثلاً خواهرزنش که قُل دوم همسرش است) را تصور کند، که همسرش است، و به او بگوید: تو طالق هستی، زنش طلاق داده نمی‌شود، چرا که آن مرد زنی را که مخاطبش بوده قصد کرده است.

۲۶ و اگر دو زن به نام‌های «زینب» و «عمره» داشته باشد، و مرد بگوید: ای زینب، پس عمره بگوید: بله، و سپس مرد بگوید: تو طالق هستی، آن زنی را که مرد نیت کرده طلاق داده می‌شود، نه آن زنی که جواب داده است.

۲۷ و اگر مرد همان زنی را که جواب داده، به گمان این که «زینب» است، قصد کند، شیخ طوسی گفته: زینب طلاق داده می‌شود، اما در این فتوا جای اشکال وجود دارد، چرا که مرد، طلاق را متوجه همان زن که جواب داده به گمان این که او زینب است کرده است، بنابراین، آن زنی که جواب داده طلاق داده نمی‌شود؛ چرا که مرد، او را قصد نکرده، و زینب هم طلاق داده نمی‌شود؛ چرا که خطاب مرد متوجه او نبوده است، (و متوجه کسی غیر از او بوده است).

### الرُّكْنُ الثَّلَاثُ: فِي الصِّيغَةِ

۲۸ وَ الْأَصْلُ: أَنَّ النِّكَاحَ عِضْمَةٌ مُسْتَفَادَةٌ مِنَ الشَّرْعِ لَا يُقْبَلُ التَّنَاقُلُ، فَيَقِفُ رَفْعُهَا عَلَى مَوْضِعِ الْإِذْنِ. فَالصِّيغَةُ الْمُتَلَقَّاةُ لِإِزَالَةِ قَيْدِ النِّكَاحِ: أَنْتِ طَالِقٌ أَوْ فُلَانَةٌ أَوْ هَذِهِ وَ مَا شَاكَلَهَا مِنْ الْأَلْفَازِ الدَّالَّةِ عَلَى تَعْيِينِ الْمُطَلَّقَةِ.

فَلَوْ قَالَ أَنْتِ الطَّلَاقُ، أَوْ طَلَّقِي أَوْ مِنَ الْمُطَلَّقاتِ، لَمْ يَكُنْ شَيْئاً، وَ لَوْ نَوَى بِهِ الطَّلَاقَ. وَ كَذَا لَوْ قَالَ: أَنْتِ مُطَلَّقةٌ. وَ قَالَ الشَّيْخُ رَه: الْأَقْوَى أَنَّهُ يَقَعُ إِذَا نَوَى الطَّلَاقَ، وَ هُوَ بَعِيدٌ عَنِ شِبْهِ الْإِنْشَاءِ.

۲۹ وَ لَوْ قَالَ طَلَّقْتُ فُلَانَةَ، قَالَ: لَا يَقَعُ وَ فِيهِ إِشْكَالٌ يَنْشَأُ مِنْ وَقُوعِهِ عِنْدَ سُؤَالِهِ: هَلْ طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ

۳۰ وَ لَا يَقَعُ الطَّلَاقُ بِالْكِنَايَةِ وَ لَا بِغَيْرِ الْعَرَبِيَّةِ، مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَى التَّلْفُظِ بِاللَّفْظَةِ الْمَحْصُوصِ وَ لَا بِالْإِشَارَةِ إِلَّا مَعَ الْعَجْزِ عَنِ النُّطْقِ.

### رکن سوم: درباره صیغه طلاق

۲۸ اصل در نکاح یک رابطه بین زوجین است که از شرع استفاده شده است، و تراضی طرفین بر زوال نکاح پذیرفته نمی‌شود، و رفع نکاح به همان مواردی که اذن داده شده متوقف است. بنابراین، صیغه‌ای که برای از بین بردن رابطه زوجیت وضع شده این است: أَنْتِ طَالِقٌ یا فُلَانٌ زَن طَالِقٌ یا این زَن طَالِقٌ و یا سایر الفاظی که دلالت بر زَنِ مطلقه داشته باشد. (مثلاً مرد بگوید: همسر بزرگترم طالق) بنابراین اگر مرد بگوید: أَنْتِ طَالِقٌ یا أَنْتِ الطَّلَاقُ یا بگوید: تو از مطلقات هستی، صیغه‌ی طلاق منعقد نمی‌شود، حتی اگر مرد طلاق را نیت کرده باشد. همچنین اگر مرد بگوید: تو مطلقه هستی. شیخ طوسی (ره) گفته: نظر قوی‌تر این است که طلاق واقع می‌شود، در صورتی که مرد طلاق را نیت کرده باشد، ولی این نظر بعید است؛ چرا که این جمله شبیه جمله‌ی انشائی نیست. (و شبیه جمله‌ی اخباری هست.)

۲۹ و اگر مرد بگوید: فلان زن را طلاق دادم، شیخ طوسی گفته: طلاق واقع نمی‌شود، اما این نظر هم اشکال دارد، و منشأ اشکال این است که اگر مرد، در جواب سؤال «آیا همسرت را طلاق دادی؟» بگوید: بله، طلاق واقع می‌شود؛ (پس چه طور با این جمله که «زنم را طلاق دادم»، طلاق واقع نشود.)

۳۰ طلاق با جملات کنایی (که صریح در طلاق نباشد) واقع نمی‌شود و با الفاظ غیر عربی نیز در صورتی که مرد قادر بر تلفظ آن لفظ مخصوص باشد واقع نمی‌شود، و با اشاره هم واقع نمی‌شود؛ مگر این که مرد از سخن گفتن عاجز باشد.



- ۳۱ وَ يَمَعُ طَلَّاقُ الْأَخْرَسِ بِالْإِسَارَةِ الدَّالَّةِ. وَ فِي رِوَايَةٍ يُلْقَى عَلَيْهَا الْفَنَاعُ فَيَكُونُ ذَلِكَ طَلَّاقًا، وَ هِيَ شَاذَّةٌ.
- ۳۲ وَ لَا يَمَعُ الطَّلَاقُ بِالْكِتَابَةِ مِنَ الْخَاضِرِ، وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَى التَّلْفُظِ، نَعَمْ لَوْ عَجَزَ عَنِ النُّطْقِ، فَكُتِبَ نَاقِبًا بِهِ الطَّلَاقُ، صَحَّ. وَ قِيلَ: يَمَعُ بِالْكِتَابَةِ إِذَا كَانَ غَائِبًا عَنِ الزَّوْجَةِ وَ لَيْسَ بِمُعْتَمَدٍ.
- ۳۳ وَ لَوْ قَالَ: هَذِهِ خَلِيَّةٌ أَوْ بَرِيَّةٌ، أَوْ حَبْلُكَ عَلَى غَارِبِكَ أَوْ الْحَقِي بِأَهْلِكَ، أَوْ بَابِي، أَوْ حَرَامٌ، أَوْ بَيْتُهُ، أَوْ بَيْتُهُ، لَمْ يَكُنْ شَيْئًا، نَوَى الطَّلَاقُ أَوْ لَمْ يَنْوِهِ.
- ۳۴ وَ لَوْ قَالَ اعْتَدَيْ، وَ نَوَى بِهِ الطَّلَاقُ، قِيلَ: يَصِحُّ وَ هِيَ رِوَايَةُ الْحَلَبِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ مَنَعَهُ كَثِيرٌ، وَ هُوَ الْأَشْبَهُ.



- ۳۱ طلاق شخص لال با اشاره‌ای که دلالت بر طلاق کند واقع می‌شود. و در روایتی وارد شده است که: آن مرد بر روی زنش چادری می‌اندازد و این عمل، طلاق محسوب می‌شود، اما این روایتی شاذ است (که اعتماد بر آن نمی‌شود).
- ۳۲ و طلاق از شخصی که حاضر است (غایب نیست) و قادر بر تلفظ باشد به واسطه‌ی نوشتن، واقع نمی‌شود. بلکه اگر مرد از سخن گفتن عاجز باشد، و صیغه‌ی طلاق را بنویسد و طلاق را نیت کند، صحیح است. و گفته شده: اگر مرد از همسرش غایب باشد، طلاق با نوشتن واقع می‌شود، اما این نظر قابل اعتماد برای ما نیست.
- ۳۳ و اگر مرد بگوید: این زن خلیه (خاله از زوج) یا بریه (بری از شوهر) باشد، (یا بگوید) اختیار امر تو برگردن خودت، (یا بگوید): به خانواده‌ی خودت ملحق شو، یا بگوید تو باین (منقطع از شوهر) هستی، (یا بگوید): تو (بر شوهرت) حرام هستی، (یا بگوید): تو بته یا بتله<sup>۲</sup> (یعنی مقطوع از شوهر) هستی، طلاق واقع نمی‌شود، فرقی نمی‌کند نیت طلاق کرده باشد یا آن را نیت نکرده باشد.
- ۳۴ و اگر مرد بگوید: «عده نگه‌دار»، (که کنایه از این است که من تو را طلاق دادم) و نیت طلاق بکند، یک نظر این است که: طلاق صحیح است، و این نظر مطابق روایت حلبی و محمد بن مسلم از امام صادق (عليه السلام) است اما عده‌ی زیادی از فقها این نظر را (قبول نکردند و آن) را منع کردند، و این نظر بهتر است.

۱- افسار و ریسمان به پشت خودت

۲- بریده شده

۳۵ وَ لَوْ حَيَّرَهَا وَ قَصَدَ الطَّلَاقَ فَإِنْ اخْتَارَتْهُ أَوْ سَكَتَتْ وَ لَوْ لَحْظَةً، فَلَا حُكْمَ. وَ إِنْ اخْتَارَتْ نَفْسَهَا فِي الْحَالِ، قِيلَ: يَتَعَمَّ الْفَرْقَةُ بَابِنَهُ، وَ قِيلَ: يَتَعَمَّ رُجْعِيَّتَهُ، وَ قِيلَ: لَا حُكْمَ لَهُ، وَ عَلَيْهِ الْأَكْثَرُ. وَ لَوْ قِيلَ: هَلْ طَلَّقْتَ فُلَانَةً؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَقَعَ الطَّلَاقُ. وَ لَوْ قِيلَ: هَلْ فَارَقْتَ أَوْ حَلَيْتَ أَوْ أُبْنِتَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، لَمْ يَكُنْ شَيْئاً.

۳۶ وَ يُشْتَرَطُ فِي الصِّيغَةِ تَجْرِيدُهَا عَنِ الشَّرْطِ وَالصَّفَةِ فِي قَوْلٍ مَشْهُورٍ وَ لَمْ أَقِفْ فِيهِ عَلَى مُخَالَفٍ مِمَّا. وَ لَوْ فَسَّرَ الطَّلِيقَ بِالثَّنَيْنِ أَوْ ثَلَاثٍ، قِيلَ: يَبْطُلُ الطَّلَاقُ، وَ قِيلَ: يَتَعَمَّ وَاحِدَةً، بِقَوْلِهِ: طَالِقٌ، وَ يَلْغُو التَّفْسِيرُ، وَ هُوَ أَشْهَرُ الرُّوَايَتَيْنِ. وَ لَوْ كَانَ الْمُطَلَّقُ مُخَالَفًا، يَعْتَقِدُ الثَّلَاثَ، لَزِمَتْهُ.



۳۵ و اگر مرد به زن بگوید «تو اختیار داری» و با این جمله قصد طلاق داشته باشد، در این صورت، اگر زن، شوهرش را انتخاب کند و یا سکوت کند؛ حتی برای یک لحظه، طلاق واقع نمی‌شود. و اگر همان موقع خودش را انتخاب کند (طلاق و جدایی را انتخاب کند)، یک نظر این است که: جدایی به صورت طلاق باین واقع می‌شود. (و شوهر حق بازگشت به او حتی در زمان عده را ندارد) و یک نظر این است که: طلاق رجعی واقع می‌شود، و شوهر در زمان عده می‌تواند به آن زن رجوع کند، و یک نظر این است که: اصلاً طلاق واقع نمی‌شود، و بیشتر فقها این نظر را دارند. و اگر (به مرد) گفته شود: آیا فلان زن را طلاق دادی؟ و مرد بگوید: بله، طلاق واقع می‌شود. و اگر گفته شود: آیا جدا شدی یا زن را از شوهر خالی کردی یا بگوید: اُبْنِتَ (آیا جدا شدی؟) و مرد بگوید: بله، هیچ طلاق واقع نمی‌شود؛ (برای این که این الفاظ کنایی هستند).

۳۶ و در صیغه‌ی طلاق، بنابر نظر مشهور فقها، شرط است که از شرط و صفت خالی باشد (شرط، مثل این که بگوید: اگر زید آمد تو طالق هستی، و صفت، مثل این که بگوید: تو طالق هستی هنگام آمدن زید). و من در این فتوا مخالفی از فقهای شیعه پیدا نکردم. و اگر جدایی را به دو مرتبه بودن یا سه مرتبه بودن تفسیر کند، (مثلاً بگوید: تو را دو طلاقه کردم یا بگوید: تو را سه طلاقه کردم) یک نظر این است که: اصل طلاق باطل است و نظر دیگر این است که: یک طلاق واقع می‌شود، چرا که او گفته است: (طالق) تو را طلاق دادم، و فقط آن تفسیر و صفت اضافی لغو است. و این نظر طبق مشهورترین دو روایت است. و اگر طلاق دهنده (شوهر) غیر شیعی باشد، و معتقد باشد که سه طلاقه صحیح است، مراعات سه طلاق بر او لازم است و (از همسرش جدا می‌شود و حق رجوع به او را ندارد تا این که آن زن با مرد دیگری ازدواج کند).

۳۷ وَ لَوْ قَالَ: أَنْتِ طَالِقٌ لِلسَّاعَةِ صَحَّ، إِذَا كَانَتْ طَاهِرَةً. وَ كَذَا لَوْ قَالَ لِلْبِدْعَةِ. وَ لَوْ قِيلَ: لَا يَفْعُ، كَانَ حَسَنًا، لِأَنَّ الْبِدْعِيَّ لَا يَفْعُ عِنْدَنَا وَ الْآخَرَ غَيْرُ مُرَادٍ.

### تَفْرِيعٌ

۳۸ إِذَا قَالَ: أَنْتِ طَالِقٌ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ، إِنْ كَانَ الطَّلَاقُ يَفْعُ بِكَ، قَالَ الشَّيْخُ رَه: لَا يَصِحُّ لِتَعْلِيلِهِ عَلَى الشَّرْطِ، وَ هُوَ حَقٌّ إِنْ كَانَ الْمُطَلَّقُ لَا يَعْلَمُ. أَمَّا لَوْ كَانَ يَعْلَمُهَا، عَلَى الوَصْفِ الَّذِي يَفْعُ مَعَهُ الطَّلَاقُ يَنْبَغِي الْقَوْلُ بِالصَّحَّةِ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِشَرْطٍ، بَلْ أَشْبَهَ بِالْوَصْفِ، وَ إِنْ كَانَ بِلَفْظِ الشَّرْطِ.

۳۹ وَ لَوْ قَالَ: أَنْتِ طَالِقٌ أَغْدَلِ طَلَاقٍ، أَوْ أَكْمَلُهُ أَوْ أَحْسَنُهُ أَوْ أَقْبَحُهُ، صَحَّ وَ لَمْ تَضُرَّ الضَّمَامُ وَ كَذَا لَوْ قَالَ: مِائَةَ مَكَّةَ أَوْ مِائَةَ الدُّنْيَا



۳۷ و اگر مرد بگوید: تو را بر طبق سنت طلاق دادم صحیح است، البته در صورتی که زن (از خون حیض و نفاس) پاک باشد. و اگر بگوید تو را بر طبق بدعت طلاق دادم باز صحیح است. (چرا که همه‌ی شرایط طلاق وجود دارد و مرد فقط لفظی را که اضافی است به آن ضمیمه کرده). و اگر گفته شود: (در این مورد دوم) طلاق واقع نمی‌شود، حرف خوبی است، چرا که در نزد ما شیعیان طلاق بدعتی واقع نمی‌شود و طلاق بر طبق سنت را هم که شوهر اراده نکرده است.

### فِرْعَ مَسْئَلَهُ

۳۸ اگر مرد بگوید: تو در همین ساعت طالق باشی، اگر طلاق بر تو واقع شود، شیخ طوسی (ره) گفته: این طلاق صحیح نیست، چرا که معلق بر شرط است، و این نظر حق است در صورتی که مرد نداند (طلاق بر او واقع شده یا نه). اما اگر مرد بداند طلاق بر او واقع شده است، شایسته است بگوییم این طلاق صحیح است، چرا که در این صورت آن جمله، شرط نیست، بلکه شبیه به وصف است، هرچند با الفاظی شبیه به شرط ادا شده است؛ (مثل این است که مرد بگوید: ای زنی که طلاق بر تو واقع شده، تو طالق هستی.)

۳۹ و اگر مرد بگوید: تو به عادل‌ترین نوع طلاق، طالق هستی، یا بگوید: به کامل‌ترین طلاق، یا به نیکوترین طلاق، یا به زشت‌ترین طلاق، طالق هستی، طلاق صحیح است، و آن ضمام ضرری به صیغه‌ی طلاق نمی‌زند. همچنین اگر گفت: «ملاء مکه» یا «ملاء دنیا»<sup>۳</sup> طالق هستی. طلاق صحیح است.

۴۰ وَ لَوْ قَالَ: لِرِضَا فُلَانٍ، فَإِنْ عَنَى الشَّرْطَ بَطُلًا، وَإِنْ عَنَى العَرَضَ لَمْ يَبْطُلْ. وَ كَذَا لَوْ قَالَ: إِنْ دَخَلْتُ الدَّارَ بِكَسْرِ الهَمْزَةِ لَمْ يَصِحَّ. وَ لَوْ فَتَحَهَا صَحَّ إِنْ عَرَفَ الفَرْقَ فَقَصَدَهُ.

۴۱ وَ لَوْ قَالَ: أَنَا مِنْكَ طَالِقٌ لَمْ يَصِحَّ، لِأَنَّهُ لَيْسَ مَحَلًّا لِلطَّلَاقِ. وَ لَوْ قَالَ: أَنْتِ طَالِقٌ نِصْفَ طَلْقَةٍ، أَوْ رُبْعَ طَلْقَةٍ، أَوْ سُدُسَ طَلْقَةٍ لَمْ يَقَعْ، لِأَنَّهُ لَمْ يَقْصِدِ الطَّلْفَةَ.

۴۲ وَ لَوْ قَالَ: أَنْتِ طَالِقٌ نُمُّ قَالَ أَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ: أَنْتِ طَاهِرٌ، فُبِلَ مِنْهُ طَاهِرًا، وَ دُيِّنَ فِي البَاطِنِ بِنَيْتِهِ.

۴۳ وَ لَوْ قَالَ: يَدُكَ طَالِقٌ، أَوْ رِجْلُكَ طَالِقٌ، لَمْ يَقَعْ. وَ كَذَا لَوْ قَالَ: رَأْسُكَ أَوْ صَدْرُكَ أَوْ وَجْهُكَ. وَ كَذَا لَوْ قَالَ: ثُلُثُكَ أَوْ نِصْفُكَ أَوْ ثُلُثَاكَ



۴۰ و اگر مرد بگوید: تو طالق هستی به رضایت فلان شخص. در این صورت اگر منظورش، شرط باشد طلاق باطل است، و اگر غرض و طلاق را اراده کرده باشد، طلاق صحیح است؛ (چرا که معلق نیست). همچنین اگر بگوید: اگر تو داخل خانه شوی طالق هستی. طلاق صحیح نیست. و اگر بگوید: این که داخل خانه شدی (به فتحه همزه آن) پس تو طالق هستی طلاق صحیح است. البته در صورتی که فرق آن دو معلوم باشد و مرد آن را قصد کرده باشد.

۴۱ و اگر مرد بگوید: من از تو طالق هستم، طلاق صحیح نیست. چرا که مرد محل طلاق قرار نمی‌گیرد. (بلکه محل طلاق همیشه زن است.) و اگر شوهر بگوید: تو طالق هستی به نصف طلاق یا به ربع طلاق یا به یک ششم طلاق، طلاق واقع نمی‌شود، چرا که جدایی را قصد نکرده است.

۴۲ و اگر مرد بگوید: تو طالق هستی، سپس بگوید: «می‌خواستم بگویم تو طاهر هستی»، بر طبق ظاهر ادعایش از او قبول می‌شود، اما اگر واقعاً طلاق را نیت کرده باشد در واقع مسئول است (و از همسرش جدا شده است).

۴۳ اگر مرد بگوید: دست تو طالق است، یا پای تو طالق است، طلاق واقع نمی‌شود. و اگر بگوید: رأس (سر) تو طالق است یا سینه‌ی (صدر) یا صورت تو طالق باشد باز طلاق واقع نمی‌شود. و اگر بگوید: ثلث تو یا نصف تو یا دو سوم از تو طالق باشد، باز طلاق واقع نمی‌شود.

۴۴ وَ لَوْ قَالَ: أَنْتِ طَالِقٌ قَبْلَ طَلْقِي، أَوْ بَعْدَهَا، أَوْ قَبْلَهَا، أَوْ مَعَهَا لَمْ يَتَّعِ شَيْءٌ، سِوَاهُ كَأَنْتِ مَدْحُولًا بِهَا أَوْ لَمْ تَكُنْ. وَ لَوْ قِيلَ: يَتَّعُ طَلْقَهُ وَاحِدَةً، يَقُولُهُ: أَنْتِ طَالِقٌ مَعَ طَلْقِي أَوْ بَعْدَهَا أَوْ عَلَيْهَا وَ لَا يَتَّعُ لَوْ قَالَ: قَبْلَهَا طَلْقَهُ أَوْ بَعْدَهَا طَلْقَهُ، كَانَ حَسَنًا.

۴۵ وَ لَوْ قَالَ: أَنْتِ طَالِقٌ نِصْفِي طَلْقِي، أَوْ ثَلَاثَةَ أَثْلَاثِ طَلْقِي، قَالَ الشَّيْخُ رَه: لَا يَتَّعُ. وَ لَوْ قِيلَ: يَتَّعُ وَاحِدَةً يَقُولُهُ: أَنْتِ طَالِقٌ وَ تَلَّغُو الضَّمَامِ، إِذْ لَيْسَتْ رَافِعَةً لِلْقَصْدِ، كَانَ حَسَنًا. وَ لَا كَذَا لَوْ قَالَ: نِصْفَ طَلْقَتَيْنِ. فَرَعُ:

۴۶ قَالَ الشَّيْخُ رَه: إِذَا قَالَ لِأَرْبَعٍ، أَوْ قَعْتُ بَيْنَكُنَّ أَرْبَعَ طَلْقَاتٍ وَقَعَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ طَلْقَةً، وَ فِيهِ إِشْكَالٌ، لِأَنَّهُ إِطْرَاحٌ لِلصَّيغَةِ الْمُشْتَرَطَةِ.

۴۷ وَ لَوْ قَالَ: أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا إِلَّا ثَلَاثًا، صَحَّتْ وَاحِدَةً إِنْ نَوَى بِالْأَوَّلِ الطَّلَاقَ، وَ بَطُلَ الْإِسْتِثْنَاءُ.



۴۴ و اگر بگوید: تو قبل از جدایی، طالق هستی، یا بعد از آن طالق هستی، یا همراه آن طالق هستی (و با این الفاظ، تعدد طلاق را اراده کند) هیچ طلاقی واقع نمی‌شود، فرقی نمی‌کند که با زن نزدیکی (دخول) شده باشد یا نشده باشد. (برخلاف اهل عامه که می‌گویند: اگر زن مدخول باشد دو طلاق واقع می‌شود، و اگر با زن نزدیکی نشده باشد، یک طلاق واقع می‌شود.) و اگر گفته شود: یک طلاق واقع می‌شود، در صورتی که مرد گفته باشد: تو همراه آن طلاق، طالق هستی یا بعد از آن طلاق و یا علاوه بر آن طلاق، طالق هستی. ولی اگر گفته باشد: قبل از طلاق یا بعد از طلاق جدا و مطلقه هستی، طلاق واقع نمی‌شود، این نظر خوبی است.

۴۵ و اگر مرد گفت: تو به دو نصف جدایی طالق هستی، یا به سه ثلث جدایی طالق هستی، شیخ طوسی (ره) گفته: طلاق واقع نمی‌شود. و اگر گفته شود: یک طلاق واقع می‌شود، (چرا که مرد «انت طالق» را گفته است) و آن ضمام لغو است، و این ضمام از بین برنده‌ی قصد طلاق نیست. حرف خوبی است. و اگر چنین بگوید: به نصف دو طلاق، طالق هستی، طلاق واقع نمی‌شود؛ (چرا که یک طلاق کامل را قصد نکرده است.)

#### فرع

۴۶ شیخ طوسی فرموده: اگر مرد به چهار زنش بگوید: چهار طلاق در بین شماها واقع ساختم. برای هر زنی یک طلاق واقع می‌شود، اما این نظر اشکال دارد، چرا که آن، در واقع، طرح و رد کردن صیغه طلاق است.

۴۷ و اگر بگوید: «انت طالق ثلاثاً» به جز سه طلاق، یک طلاق صحیح است، اگر با آن کلام اول، طلاق را اراده کرده باشد، و آن استثنا (إلا ثلاثاً) لغو خواهد بود.

۴۸ وَ لَوْ قَالَ: أَنْتِ طَالِقٌ غَيْرُ طَالِقٍ، فَإِنْ نَوَى الرَّجْعَةَ، صَحَّ، لِأَنَّ إِنْكَارَ الطَّلَاقِ رَجْعَةٌ. وَإِنْ أَرَادَ التَّنْفِصَ، حُكِمَ بِالطَّلَاقِ

۴۹ وَ لَوْ قَالَ طَلَّقْتُ إِلَّا طَلَقَةً، لُغِي الإِسْتِثْنَاءُ، وَحُكِمَ بِالطَّلَاقِ بِقَوْلِهِ: طَالِقٌ.

۵۰ وَ لَوْ قَالَ زَيْنَبُ طَالِقٌ، ثُمَّ قَالَ أَرَدْتُ عُمَرَةَ، وَ هُمَا زَوْجَتَانِ، قِيلَ.

۵۱ وَ لَوْ قَالَ: زَيْنَبُ طَالِقٌ بَلْ عُمَرَةُ طَلَّقْتَا جَمِيعًا، لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَقْصُودَةٌ، فِي وَقْتِ التَّلْفِظِ بِأَسْمِهِمَا، وَ فِيهِ إِشْكَالٌ يَنْشَأُ مِنْ اعْتِبَارِ النَّطْقِ بِالصِّيغَةِ.

### الرُّكْنُ الرَّابِعُ: الإِشْهَادُ

۵۲ وَ لَا بُدَّ مِنْ حُضُورِ شَاهِدَيْنِ، يَسْمَعَانِ الإِنْشَاءَ، سَوَاءً قَالَ لَهُمَا: أَشْهَدَا أَوْ لَمْ يَقُلْ. وَ سَمَاعُهُمَا التَّلْفِظُ شَرْطٌ فِي صِحَّةِ الطَّلَاقِ. حَتَّى لَوْ تَجَرَّدَ عَنِ الشَّهَادَةِ، لَمْ يَقَعْ، وَ لَوْ كَمُلَتْ شُرُوطُهُ الأُخْرَى.



۴۸ و اگر بگوید: «انت طالق غیر طالق»، اگر با این کلام رجوع و بازگشت از طلاق را نیت کرده باشد، صحیح است، چرا که انکار طلاق نوعی رجوع است. و اگر ابطال طلاق را نیت کرده باشد. (نه رجوع بعد از طلاق را) حکم به طلاق می‌شود؛ (چرا که طلاق فقط با رجوع کردن نقض می‌شود).

۴۹ و اگر بگوید: «انت طالق طلقه الا طلقه» آن جمله‌ی استثنا ملغی می‌گردد، و حکم به جدایی آن‌ها می‌شود، چرا که گفته است: انت طالق.

۵۰ و اگر گفت: زینب طالق است، سپس گفت: منظورم عُمَره بود، در حالی که آن دو، همسر او هستند ادعای مرد پذیرفته می‌شود.

۵۱ و اگر گفت: زینب طالق بلکه عُمَره، هردوی آن‌ها طلاق داده می‌شوند، چرا که هردوی آن‌ها در وقتی که اسم آن دو را تلفظ می‌کند مقصود و منظور مرد بوده‌اند، اما در این حکم جای اشکال وجود دارد، چرا که باید (برای هر کدام) جداگانه صیغه‌ی طلاق را تلفظ کند.

### رکن چهارم: شاهد گرفتن

۵۲ در طلاق حتماً باید دو شاهد حضور داشته باشند، که انشای عقد را بشنوند، فرقی نمی‌کند به آن دو گفته شود: شاهد باشید یا گفته نشود. (همین که انشای عقد را بشنوند کافی است.) این که تلفظ کردن عقد را بشنوند شرط صحت طلاق است. تا جایی که اگر طلاق شاهد نداشته باشد واقع نمی‌شود، حتی اگر شروط دیگر آن کامل باشد.

۵۳ وَ كَذَا لَا يَقَعُ بِشَاهِدٍ وَاحِدٍ وَ لَوْ كَانَ عَدْلًا، وَ لَا بِشَهَادَةِ فَاسِقَيْنِ بَلْ لَا بُدَّ مِنْ حُضُورِ شَاهِدَيْنِ ظَاهِرُهُمَا الْعَدَالَةُ. وَ مِنْ فُقَهَائِنَا مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى اعْتِبَارِ الْإِسْلَامِ فِيهِمَا، وَ الْأَوَّلُ أَظْهَرُ.

۵۴ وَ لَوْ شَهِدَ أَحَدُهُمَا بِالْإِنْشَاءِ، ثُمَّ شَهِدَ الْأَخْرُ بِهِ بِانْفِرَادِهِ، لَمْ يَقَعِ الطَّلَاقُ. أَمَّا لَوْ شَهِدَا بِالْإِقْرَارِ لَمْ يَشْتَرِطِ الْاجْتِمَاعُ. وَ لَوْ شَهِدَ أَحَدُهُمَا بِالْإِنْشَاءِ، وَ الْأَخْرُ بِالْإِقْرَارِ، لَمْ يَقْبَلْ.

۵۵ وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي الطَّلَاقِ، لِأَنَّ مُنْفِرِدَاتٍ، وَ لَا مُنْصَمَاتٍ إِلَى الرَّجَالِ. وَ لَوْ طَلَّقَ وَ لَمْ يُشْهَدْ، ثُمَّ أَشْهَدَ، كَانَ الْأَوَّلُ لَعْوًا، وَ وَقَعَ حِينَ الْإِشْهَادِ إِذَا أَتَى بِاللَّفْظِ الْمُعْتَبَرِ فِي الْإِنْشَاءِ.



۵۳ همچینین طلاق با یک شاهد هر چند عادل باشد واقع نمی‌شود، و با شهادت دو نفر فاسق هم واقع نمی‌شود بلکه حتماً باید دو نفر شاهد که در ظاهر عادل باشند حضور داشته باشند. بعضی فقهای ما همین که شاهد‌ها مسلمان باشند را کافی می‌دانند، ولی نظر اول (که عدالت شرط است) ظاهرتر است.

۵۴ اگر یکی از دو شاهد انشای عقد را شهادت دهد، سپس شاهد دیگر (به انشای عقد دیگر) به تنهایی شهادت دهد، (یعنی شوهر دو مرتبه صیغه‌ی طلاق را انشاء کند و هر بار یک شاهد حضور داشته باشد) طلاق واقع نمی‌شود. اما اگر دو شاهد به اقرار (زوج به طلاق همسرش) شهادت دهند، لازم نیست با هم حضور داشته باشند. و اگر یکی از دو شهادت به انشای عقد و شاهد دیگر به اقرار زوج به طلاق همسرش شهادت دهد، مورد قبول واقع نمی‌شود.

۵۵ شهادت زنان چه تنها باشند و یا به ضمیمه‌ی مردان باشند، در طلاق مورد قبول نیست. اگر مرد طلاق بدهد و شاهد نگیرد سپس شاهد بگیرد، آن طلاق اولش لغو است و باطل، و هنگامی که شاهد گرفت و صیغه‌ی معتبر انشای طلاق را ادا کرد، طلاق واقع شود.

## التَّظْرُ الثَّانِي فِي أَقْسَامِ الطَّلَاقِ

۵۶ وَ لَفْظُهُ يَقَعُ عَلَى الْبِدْعَةِ وَ السُّنَّةِ

فَالْبِدْعَةُ ثَلَاثُ: الْحَائِضُ بَعْدَ الدُّخُولِ مَعَ حُضُورِ الزَّوْجِ مَعَهَا وَ مَعَ غَيْبَتِهِ، دُونَ الْمُدَّةِ الْمُسْتَرْطَةِ. وَ كَذَا النِّسَاءُ، أَوْ فِي طَهْرٍ قَرَبَهَا فِيهِ. وَ طَلَاقُ الثَّلَاثِ مِنْ غَيْرِ رَجْعَةٍ بَيْنَهُمَا.

وَ الْكُلُّ عِنْدَنَا بَاطِلٌ لَا يَقَعُ مَعَهُ طَلَاقٌ

۵۷ وَ السُّنَّةُ تَنْقَسِمُ أَقْسَامًا ثَلَاثَةً: بَائِنٌ وَ رَجْعِيٌّ وَ طَلَاقُ الْعِدَّةِ.

### بحث دوم: اقسام طلاق

۵۶ لفظ طلاق به دو صورت بدعت و سنت واقع می‌شود. اما طلاق بدعت (که شرعاً حرام است و باطل است و موجب جدایی بین زوجین نمی‌شود) سه مورد است: طلاق زن حائض که با او نزدیکی شده، در صورتی که شوهرش حضور داشته باشد یا برای مدتی کمتر از آن مدت معتبر، غایب باشد (مثلاً کمتر از زمانی غایب باشد که یقین کند زن از آن طهارتی که با او نزدیکی کرده به طهارت دیگری بعد از حیضش منتقل شده است) و همچنین طلاق زنی که نفاس دارد. یا طلاق زن در طهارتی که با او در آن طهارت نزدیکی کرده است. و یا سه طلاق کردن بدون این که بین آن سه طلاق رجوع کرده باشد. (فرقی نمی‌کند که سه طلاق را در یک صیغه‌ی واحد جمع کند و بگوید أنت طالق ثلاثاً و یا سه مرتبه جداگانه بگوید: أنت طالق ثلاثاً و یا سه مرتبه جداگانه بگوید: أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق، در هر صورت اگر در بین آن‌ها رجوع نکرده باشد، طلاق باطل است) و همه‌ی این طلاق‌ها در نزد ما شیعیان باطل است و جدایی با آن‌ها واقع نمی‌شود.

۵۷ و طلاق سنت به سه قسم تقسیم می‌شود: طالق باین، طلاق رجعی و طلاق عدی.



۵۸ فالباین: مَا لَا يَصِحُّ لِلزَّوْجِ مَعَهُ الرَّجْعَةُ، وَ هُوَ سِتَّةٌ: طَلَقُ الْتِي لَمْ يَدْخُلْ بِهَا، وَ الْيَأْسَةُ، وَ مَنْ لَمْ تَبْلُغِ الْمَحِيضَ، وَ الْمُخْتَلِعَةَ، وَ الْمُبَارَاةَ، مَا لَمْ تَرْجِعَا فِي الْبَدَلِ. وَ الْمُطَلَّغَةُ ثَلَاثًا بَيْنَهَا رَجْعَتَانِ

۵۹ وَ الرَّجْعِي: هُوَ الَّذِي لِلْمُطَلَّقِ مُرَاجَعَتُهَا فِيهِ، سَوَاءً رَاجَعَ أَوْ لَمْ يُرَاجِعْ.

۶۰ وَ أَمَّا طَلَقُ الْعِدَّةِ: فَهُوَ أَنْ يُطَلَّقَ عَلَى الشَّرَائِطِ، ثُمَّ يُرَاجِعُهَا قَبْلَ خُرُوجِهَا مِنْ عِدَّتِهَا وَ يُوَاقِعُهَا، ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فِي غَيْرِ طَهْرِ الْمَوَاقِعَةِ، ثُمَّ يُرَاجِعُهَا وَ يُوَاقِعُهَا، ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فِي طَهْرِ آخَرَ، فَإِنَّهَا تَحْرُمُ عَلَيْهِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ، فَإِنْ نَكَحَتْ ثُمَّ خَلَّتْ ثُمَّ تَزَوَّجَتْهَا فَأَعْتَمِدَ مَا اعْتَمَدَهُ أَوَّلًا، حُرِّمَتْ فِي الثَّلَاثَةِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ، فَإِنْ نَكَحَتْ ثُمَّ خَلَّتْ، فَتَنْكِحُهَا ثُمَّ فَعَلْ كَأَوَّلِ حُرْمَتِ فِي الثَّلَاثَةِ تَحْرِيمًا مُؤَبَّدًا.



**۵۸ طلاق باین:** طلاقى است که با آن، بر شوهر جایز نیست رجوع کند. طلاق باین شش مورد است: ۱. طلاق زنى که با او نزدیکی نشده است. ۲. طلاق زنى که یائسه است؛ (یعنی سن او بیش از پنجاه یا شصت سال است) ۳. طلاق دختری که به سن حیض دیدن نرسیده ۴. طلاق زنى که به طلاق خُلج جدا شده (یعنی زنى که از شوهرش بدش می‌آید ولى شوهرش از او بدش نمی‌آید و نمی‌خواهد طلاق بگیرد و این زن از شوهرش طلب می‌کند که شوهرش او را طلاق دهد و در مقابل چیزی به او بذل می‌کند). ۵. طلاق مبارات (طلاق زنى که هم مرد و هم زن از همدیگر بدشان می‌آید و مرد در مقابل دریافت چیزی از او جدا می‌شود) البته در دو مورد اخیر، در صورتی که آن زنان نسبت به آن چیزی که پرداخت کرده‌اند رجوع نکنند. ۶. طلاق زنى که سه بار طلاق داده شده و بین آن سه طلاق، شوهر دو بار رجوع کرده باشد.

**۵۹ طلاق رجعی:** طلاقى است که طلاق دهنده حق دارد در آن طلاق به همسرش رجوع کند؛ فرقى نمی‌کند بالفعل رجوع بکند یا نکند.

**۶۰ طلاق عدی:** آن است که مرد با همهی شرایط، زنش را طلاق دهد، سپس قبل از خروج آن زن از عده به او رجوع کند، و با او نزدیکی کند؛ سپس او را در غیر طهارتی که با او نزدیکی کرده مجدداً طلاق دهد، سپس باز به او رجوع کند و با او نزدیکی کند و مجدداً در طهارت دیگری او را طلاق دهد، که در این صورت آن زن بر آن مرد حرام می‌شود تا این که با مرد دیگری ازدواج کند، پس اگر ازدواج کرد و سپس جدا شد. (به این صورت که شوهر دوم او را طلاق دهد و آن زن عده نگه دارد و عده‌ی او سپری شود)؛ سپس شوهر اول مجدداً با او ازدواج کند، و همان سه طلاق قبلی را مجدداً تکرار کند. در طلاق سوم (که در این جا طلاق ششم می‌شود) بر آن مرد حرام می‌شود تا آن زن با شوهر دیگری ازدواج کند؛ پس اگر ازدواج کرد و سپس جدا شد و شوهر اول مجدداً با او ازدواج کرد و همان (سه طلاق همراه با دو رجوع را که) در مرتبه‌ی اول انجام داده بود تکرار کرد، در مرتبه‌ی نهم آن زن برای همیشه بر او حرام می‌شود، (و حتی با ازدواج مجدد زن با شوهر دیگر، بر شوهر اول حلال نمی‌گردد).

۶۱ وَ لَا يَقَعُ الطَّلَاقُ لِلْعِدَّةِ، مَا لَمْ يَطَّأَهَا بَعْدَ الْمُرَاجَعَةِ. وَ لَوْ طَلَّقَهَا قَبْلَ الْمُوَافَقَةِ، صَحَّ، وَ لَمْ يَكُنْ لِلْعِدَّةِ. وَ كُلُّ امْرَأَةٍ اسْتَكْمَلَتْ الطَّلَاقَ ثَلَاثًا حُرْمَتِ، حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَ الْمُطَلَّقِ، سِوَاهُ كَانَتْ مَدْخُولًا بِهَا أَوْ لَمْ تَكُنْ، رَاجِعَهَا أَوْ تَرَكَهَا.

مَسَائِلُ بَسْت:

۶۲ الْأُولَى: إِذَا طَلَّقَهَا فَحَرَجَتْ مِنَ الْعِدَّةِ، ثُمَّ نَكَحَهَا مُسْتَأْنَفًا، ثُمَّ طَلَّقَهَا وَ تَرَكَهَا حَتَّى قَضَتْ الْعِدَّةَ، ثُمَّ اسْتَأْنَفَ نِكَاحَهَا ثُمَّ طَلَّقَهَا ثَالِثَةً حَرُمَتْ عَلَيْهِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ. فَإِذَا فَارَقَهَا وَ اعْتَدَّتْ جَازَ لَهُ مُرَاجَعَتُهَا، وَ لَا تَحْرُمُ هَذِهِ فِي التَّاسِعَةِ، وَ لَا يَهْدِمُ اسْتِيفَاءُ عِدَّتِهَا تَحْرِيمَهَا فِي الثَّالِثَةِ.



۶۱ و طلاق عدی فقط در صورتی واقع می‌شود که مرد، بعد از رجوع به زن با او نزدیکی کرده باشد، و اگر قبل از مواقع (آمیزش) او را طلاق دهد صحیح است. اما طلاق عدی نیست. (و چنین طلاقى حتى در مرتبه‌ی نهم هم موجب تحریم ابدی نمی‌گردد.) و هر زنی که سه مرتبه طلاق داده شود بر شوهر حرام می‌شود تا این که با مرد دیگری غیر از شوهر اولش که او را طلاق داده، ازدواج کند، فرقی هم نمی‌کند که با شوهر دوم نزدیکی کرده باشد یا نکرده باشد و با شوهر دوم بعد از طلاق به او رجوع کرده باشد و یا او را رها کرده باشد تا از عده خارج شود.

شش مسأله

۶۲ اول: اگر شوهری زنش را طلاق دهد و آن زن از عده‌ی طلاق خارج شود، سپس مجدداً با او ازدواج کند، و سپس او را طلاق دهد، و او را رها کند تا عده‌اش تمام شود و سپس با او نکاح جدیدی بکند و سپس او را طلاق دهد، آن زن بر آن مرد حرام می‌شود تا این که با شوهر دیگری ازدواج کند. و هنگامی که شوهر دوم از او جدا شد (مثلاً مُرد یا او را طلاق داد) بر شوهر اول جایز است که مجدداً به آن زن رجوع کند و چنین طلاقى در مرتبه‌ی نهم موجب حرمت ابدی برای مرد نمی‌شود (چرا که مرد در عده‌ی طلاق به زن رجوع نکرده؛ بلکه بعد از دوران عده با عقد جدیدی او را تزویج کرده است.) و این که مرد زنش را رها می‌کند تا عده‌ی او تمام شود؛ سپس با عقد جدیدی با او ازدواج می‌کند آن حرمتی را که در مرتبه‌ی سوم نسبت به همسرش دارد از بین نمی‌برد (بلکه فقط حرمت ابدی را که در مرتبه‌ی نهم است از بین می‌برد).

۶۳ الثَّانِيَةُ: إِذَا طَلَّقَ الْحَامِلَ، وَ رَاجَعَهَا، جَازَ لَهُ أَنْ يَطَّأَهَا وَ يُطَلِّقَهَا فِي الثَّانِيَةِ لِلْعِدَّةِ إِجْمَاعًا، وَ قِيلَ: لَا يَجُوزُ لِلسُّنَّةِ، وَ الْجَوَازُ أَشْبَهُ.

۶۴ الثَّلَاثَةُ: إِذَا طَلَّقَ الْحَائِلَ ثُمَّ رَاجَعَهَا، فَإِنْ وَاقَعَهَا وَ طَلَّقَهَا فِي طُهْرٍ آخَرَ، صَحَّ إِجْمَاعًا، وَ إِنْ طَلَّقَهَا فِي طُهْرٍ آخَرَ مِنْ غَيْرِ مُوَاقَعَةٍ، فِيهِ رِوَايَتَانِ إِحْدَاهُمَا لَا يَتَعَمَّقُ الثَّانِي أَصْلًا، وَ الْأُخْرَى يَقَعُ وَ هُوَ الْأَصْحَحُ. ثُمَّ لَوْ رَاجَعَ وَ طَلَّقَهَا ثَالِثًا، فِي طُهْرٍ آخَرَ، حَرَمَتْ عَلَيْهِ. وَ مَنْ فُقِّهَائِنَا مَنْ حَمَلَ الْجَوَازَ عَلَى طَلَاقِ السُّنَّةِ، وَ الْمَنَعُ عَلَى طَلَاقِ الْعِدَّةِ، وَ هُوَ تَحَكُّمٌ.

۶۵ وَ كَذَا لَوْ وُقِعَ الطَّلَاقُ بَعْدَ الْمُرَاجَعَةِ وَ قَبْلَ الْمَوَاقَعَةِ فِي الطُّهْرِ الْأَوَّلِ، فِيهِ رِوَايَتَانِ أَيْضًا، لَكِنْ هُنَا الْأَوَّلَى تَفْرِيقُ الطَّلَاقَاتِ عَلَى الْأَطْهَارِ، إِنْ لَمْ يَقَعْ وَطءٌ. أَمَّا لَوْ وَطِئَ لَمْ يَجْزِ الطَّلَاقُ، إِلَّا فِي طُهْرٍ ثَانٍ، إِذَا كَانَتْ الْمُطَلَّقَةُ مِمَّنْ يَشْتَرِطُ فِيهَا الْإِسْتِبْرَاءَ.



۶۳ دوم: اگر مردی زن حامله‌اش را طلاق دهد؛ سپس به او رجوع کند، به اجماع فقها جایز است که او را وطی کند (با او آمیزش کند) و در مرتبه‌ی دوم او را طلاق عدی بدهد (طلاق عدی به طلاق می‌گویند که بعد از عمل زناشویی انجام شود) و گفته شده که: جایز نیست او را طلاق سنت بدهد؛ (یعنی یک بار او را طلاق دهد و سپس به او مراجعه کند و بدون این که با او نزدیکی کند مجدداً او را طلاق دهد) اما جایز بودن آن صحیح‌تر است.

۶۴ سوم: اگر مرد زنی را که حامله نیست طلاق دهد؛ سپس به او رجوع کند، اگر با او نزدیکی کند و در طهارت دیگری او را طلاق دهد، به اجماع فقها صحیح است، ولی اگر بدون این که با او نزدیکی کند او را در طهارت دیگری طلاق دهد، دو روایت در این مسأله وجود دارد. یک روایت این است که: طلاق دوم اصلاً واقع نمی‌شود، و روایت دیگر این است که واقع می‌شود، و این روایت دوم صحیح‌تر است. سپس اگر مجدداً به آن زن رجوع کرد و برای مرتبه‌ی سوم او را در طهارت دیگری طلاق داد، آن زن بر آن مرد حرام می‌شود. و بعضی از فقهای ما روایت جواز را به طلاق سنت (طلاق عدی) که قبل از دخول واقع می‌شود) حمل کرده‌اند. روایت منع را بر طلاق عدی (طلاق عدی) که بعد از دخول صورت می‌گیرد) حمل کرده‌اند. ولی این نوع برداشت ادعای بدون دلیل است.

۶۵ همچنین اگر مردی بعد از رجوع به همسرش و قبل از نزدیکی با او، در همان طهارت اول او را طلاق دهد، باز دو روایت در این مسأله وجود دارد، ولی بهتر است در این مسأله هر طلاق را در طهر جداگانه‌ای واقع سازد، اگر با آن زن نزدیکی نمی‌کند. (یعنی بهتر است آن زن را در همان طهر که طلاق سابق در آن واقع شده طلاق ندهد؛ بلکه آن را به تأخیر بیندازد تا طهر دوم برسد و طلاق سوم را هم تا طهر سوم به تأخیر بیندازد تا این که برای هر طلاق یک طهر باشد.) اما اگر با آن زن نزدیکی کند طلاق او جایز نیست، مگر این که زن در طهر دیگری قرار بگیرد. البته در صورتی که زن طلاق داده شده، از زانی باشد که باید عده نگه دارند (نه مثل زن یائسه که عده ندارد، و الا جایز است او را در همان طهری که با او نزدیکی کرده طلاق دهد.)

۶۶ الرَّابِعَةُ: لَوْ سَكَ الْمَطْلُوقُ فِي إِيقَاعِ الطَّلَاقِ لَمْ يَلْزِمُهُ الطَّلَاقُ لِرْفَعِ الشَّكِّ، وَ كَانَ النِّكَاحُ بَاقِيًا.

۶۷ الْخَامِسَةُ: إِذَا طَلَّقَ عَائِيًا، ثُمَّ حَضَرَ وَ دَخَلَ بِالزَّوْجَةِ ثُمَّ ادَّعَى الطَّلَاقَ لَمْ يُقْبَلْ دَعْوَاهُ وَ لَا بَيِّنَتُهُ، تَنْزِيلاً لِتَصَرُّفِ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمَشْرُوعِ فَكَانَتْ مُكَذَّبٌ بَيِّنَتُهُ. وَ لَوْ كَانَ أَوْلَدَ لِحَقِّ بِهِ الْوَلَدُ.

۶۸ السَّادِسَةُ: إِذَا طَلَّقَ الْعَائِيَّ، وَ أَرَادَ الْعُقْدَ عَلَى رَابِعَةٍ، أَوْ عَلَى أُخْتِ الزَّوْجَةِ، صَبَرَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ، لِاحْتِمَالِ كَوْنِهَا حَامِلًا وَ رَبَّمَا قِيلَ: سَنَةً احتياطاً، نَظراً إِلَى حَمْلِ الْمُسْتَرَاتِيَةِ. وَ لَوْ كَانَ يَعْلَمُ حُلُوقَهَا مِنَ الْحَمْلِ، كَفَاهُ ثَلَاثَةُ أَقْرَاءٍ أَوْ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ.



۶۶ چهارم: اگر مرد در انعقاد طلاق شک کرد، لازم نیست برای رفع شکش، زن را طلاق دهد، بلکه (همین که شک در طلاق کرد) نکاح به حال خود باقی است، (و مرد تکلیف جدیدی برای طلاق مجدد ندارد).

۶۷ پنجم: اگر مردی درحالی که غایب است زنش را طلاق دهد، سپس حاضر شود و با زنش نزدیکی کند، و سپس ادعای طلاق کند، ادعای او پذیرفته نمی‌شود و اگر شاهد هم برای طلاق اقامه کند پذیرفته نمی‌شود، چرا که تصرف شخص مسلمان (یعنی آمیزشی که با همسرش کرده) به فعل مشروع و حلال حمل می‌شود، و مثل این است که آن مرد با این عمل زناشویی، خودش را (در ادعای طلاق) تکذیب کرده است. و اگر (از این دخول و نزدیکی) فرزندی متولد گردد، آن فرزند به آن مرد ملحق می‌گردد؛ (البته این حکم، برای جایی است که یا طلاق باین باشد یا زمان عده‌ی طلاق رجعی گذشته باشد، و الا اگر زمان عده باقی باشد بحثی نیست که آن عمل مرد، نشانه رجوع او به همسرش است).

۶۸ ششم: اگر مرد غایبی (مثلاً در سفر است) زنش را طلاق دهد، بخواهد با زن دیگری علاوه بر آن چهارزنی که داشته ازدواج کند، و یا بخواهد با خواهر زنش ازدواج کند، باید نه ماه صبر کند، چرا که احتمال دارد آن زنی را که طلاق داده حامله باشد و چه بسا گفته می‌شود: باید یک سال احتیاطاً صبر کند؛ چون زمان عده و حمل زن مستترابه یک سال است. (زن مستترابه، کسی است که ماه به ماه خون نمی‌بیند بلکه بعد از دو ماه یا سه ماه خون می‌بیند و چنین زنی باید یک سال عده نگه دارد.) و اگر مرد بداند زنش حامله نیست، همین که سه طهر صبر کند (در صورتی که زنش خون می‌بیند) و یا سه ماه صبر کند (در صورتی که زنش خون نمی‌بیند) کافی است.

## النَّظَرُ الثَّلَاثُ: فِي اللَّوَاحِقِ

وَ فِيهِ مَقَاصِدُ

## الأوَّلُ: فِي طَلَاقِ الْمَرِيضِ

۶۹ يَكْرَهُ لِلْمَرِيضِ أَنْ يُطَلَّقَ، وَ لَوْ طَلَّقَ صَحَّ، وَ هُوَ يَرْتُ زَوْجَتَهُ، مَا دَامَتْ فِي الْعِدَّةِ الرَّجْعِيَّةِ. وَ لَا يَرْتُهَا فِي الْبَائِنِ، وَ لَا بَعْدَ الْعِدَّةِ. وَ تَرْتُهُ هِيَ سَوَاءٌ كَانَ طَلَّاقُهَا بَائِنًا أَوْ رَجْعِيًّا، مَا بَيْنَ الطَّلَاقِ وَ بَيْنَ سَنَةِ، مَا لَمْ تَتَزَوَّجْ أَوْ يَبْرَأَ مِنْ مَرَضِهِ الَّذِي طَلَّقَهَا فِيهِ.

۷۰ فَلَوْ بَرَأَ، ثُمَّ مَرَضَ ثُمَّ مَاتَ، لَمْ تَرْتُهُ إِلَّا فِي الْعِدَّةِ الرَّجْعِيَّةِ.

۷۱ وَ لَوْ قَالَ: طَلَّقْتُ فِي الصَّحَّةِ ثَلَاثًا، قَبْلَ مِنْهُ، وَ لَمْ تَرْتُهُ. وَ الْوَجْهُ أَنَّهُ لَا يَقْبَلُ بِالنَّسْبَةِ إِلَيْهَا.

## بحث سوم: ملحقات

۶۹ چند مقصد در آن مطرح است:

## اول: در مورد طلاق مریض:

بر مریض کراهت دارد که (همسرش را) طلاق دهد ولی اگر طلاق داد صحیح است. و مادامی که آن زن در عده‌ی طلاق رجعی باشد، آن مرد (در صورتی که زنش بمیرد) از زنش ارث می‌برد. اما اگر طلاق باین باشد یا عده‌ی طلاق رجعی سپری شده باشد، از او ارث نمی‌برد. اما آن زن (که طلاق داده شده) از آن مرد ارث می‌برد؛ فرقی هم نمی‌کند که طلاقش باین باشد یا رجعی باشد؛ البته به شرطی که (مرگ شوهر) مابین طلاق او تا یک سال رخ دهد، و به شرط این که آن زن ازدواج مجدد نکرده باشد یا آن مرد از مَرَضِی که در آن مرض، زنش را طلاق داده بهبودی نیابد.

۷۰ بنابراین اگر مرد (از آن مرضش که زنش را در آن طلاق داده بود) بهبودی حاصل کند؛ سپس (مجدداً) مریض شود؛ سپس بمیرد، زن از او ارث نمی‌برد؛ مگر این که (همه‌ی این اتفاقات) در زمانِ عده‌ی طلاقِ رجعی باشد.

۷۱ و اگر مرد بگوید: من (زنم را) در حال سلامتی سه بار طلاق دادم، از او پذیرفته می‌شود، و زن از آن مرد ارث نمی‌برد. اما نظر بهتر این است که ادعای زوج در دفعِ ارث از همسرش پذیرفته نمی‌شود. (و زن در صورتی که شوهرش تا یک‌سال بعد بمیرد، از او ارث می‌برد، ولیکن ادعای او در دفعِ ارث از خودش نسبت به همسرش پذیرفته می‌شود، و مرد، در صورتی که زنش بمیرد، از او ارث نمی‌برد.)

۷۱ و لَوْ قَدَفَهَا وَ هُوَ مَرِيضٌ، فَلَاعْنَهَا وَ بَاتَتْ بِاللَّعَانِ، لَمْ تَرْتُهُ لِإِحْتِصَاصِ الْحُكْمِ بِالطَّلَاقِ. وَ هَذَا التَّوْبِيحُ لِمَكَانِ التُّهْمَةِ؟ قِيلَ: نَعَمْ، وَ الْوَجْهُ تَعَلُّقُ الْحُكْمِ بِالطَّلَاقِ فِي الْمَرَضِ، لَا بِإِعْتِبَارِ التُّهْمَةِ، وَ فِي تَبْوِثِ الْإِزْتِ مَعَ سُؤَالِهَا الطَّلَاقَ تَرُدُّدٌ، أَشْبَهُهُ أَنَّهُ لَا إِزْتٌ. وَ كَذَا لَوْ خَالَعَتْهُ أَوْ بَارَأَتْهُ.

### فُرُوعٌ

۷۲ الثَّانِي: إِذَا ادَّعَتْ الْمُطَلَّغَةُ أَنَّ الْمَيِّتَ طَلَّقَهَا فِي الْمَرَضِ وَ اتَّكَرَرَ الْوَارِثُ وَ زَعَمَ أَنَّ الطَّلَاقَ فِي الصَّحَّةِ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ لِتَسَاوِيِ الْإِحْتِمَالَيْنِ وَ كَوْنُ الْأَصْلِ عَدَمَ الْإِزْتِ إِلَّا مَعَ تَحَقُّقِ السَّبَبِ.

۷۳ الثَّلَاثُ: لَوْ طَلَّقَ أَرْبَعًا فِي مَرَضِهِ وَ تَزَوَّجَ أَرْبَعًا وَ دَخَلَ بِهِنَّ ثُمَّ مَاتَ فِيهِ كَانَ الرَّبْعُ بَيْنَهُنَّ بِالسَّوِيَّةِ وَ لَوْ كَانَ لَهُ وَ لَدَتْ تَسَاوَيْنَ فِي الثَّمَنِ



۷۱ و اگر مرد زنش را قذف کند (یعنی به او بگوید: تو زنا کردی یا این بچه مال من نیست). در حالی که مرد مریض است، و سپس آن زن را لعان کند و با لعان از او جدا شود، زن از او ارث نمی‌برد؛ زیرا حکم ارث بردن تا یک سال فقط به طلاق گرفتن اختصاص دارد (نه جدایی به وسیله لعان).

آیا این حکم ارث بردن (تا یک سال) فقط در جایی که است که مرد در معرض تهمت باشد؟ (مرد در معرض این اتهام باشد که زنش را برای این طلاق داده که زن از او ارث نبرد).

یک نظر این است که: بله، اما نظر بهتر این است که: نه، بلکه آن حکم (ارث بردن تا یک سال) فقط به خاطر مریض بودن است نه به این اعتبار که مرد در معرض تهمت است (بنابراین، حتی اگر آن مرد در معرض تهمت هم نباشد و زنش را طلاق دهد، زن تا یک سال، از او ارث می‌برد) اما اگر درخواست طلاق از جانب زن باشد، در این که زن از شوهرش ارث ببرد جای تردید است. نظر بهتر این است که ارث نمی‌برد؛ همچنین اگر زنش را طلاق خلع بدهد یا طلاق مبارات دهد، (جای تردید وجود دارد که زن ارث ببرد).

### چند فرع:

فرع اول: حذف

دوم: اگر زن مطلقه ادعا کند که شوهرش که الان مرده، او را در حال مرض طلاق داده است، و ورثه‌ی میت انکار کنند و گمان کنند که طلاق در زمان سلامتی مرد رخ داده است، گفتار وارث پذیرفته می‌شود؛ چرا که هر دو احتمال وجود دارد و اصل هم در مسأله‌ی عدم ارث بردن زن مطلقه از میت است، مگر این که سبب ارث بردن (که طلاق در حال مرض باشد با شاهد) ثابت شود.

۷۳ سوم: اگر مرد در مرض چهار زن را طلاق دهد و با چهار زن دیگر ازدواج کند؛ سپس در آن مرضش (قبل از تمام شدن یک سال) بمیرد، یک چهارم سهم الارث همسر، بین آن هشت زن به طور مساوی تقسیم می‌شود، و اگر آن مرد فرزندی داشته باشد، همه‌ی آن‌ها در یک هشتم از ارث مرد مساوی هستند.

### المَقْصِدُ الثَّانِي: فِي مَا يَزُولُ بِهِ تَحْرِيمُ الثَّلَاثِ

- ۷۴ إِذَا وَقَعَتِ الثَّلَاثُ عَلَيِ الْوَجْهِ الْمُسْتَرْطِ، حُرِّمَتْ الْمُطَلَّقَةُ، حَتَّى تَتَكَحَّ زَوْجًا غَيْرَ الْمُطَلَّقِ.
- ۷۵ وَ يُعْتَبَرُ فِي زَوَالِ التَّحْرِيمِ شُرُوطُ أَرْبَعَةٍ: أَنْ يَكُونَ الزَّوْجُ بَالِغًا، وَ فِي الْمُرَاهِقِ تَرَدُّدٌ، أَشْبَهُهُ أَنَّهُ لَا يُحَلَّلُ، وَ أَنْ يَطَّأَهَا فِي الْقُبُلِ وَطِيًا مُوجِبًا لِلْغُسْلِ. وَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ بِالْعَقْدِ لَا بِالْمَلَكَ وَ لَا بِالِابْتِاحَةِ. وَ إِنْ يَكُونُ الْعَقْدُ دَائِمًا لَا مُتَّعَةً.
- ۷۶ وَ مَعَ اسْتِكْمَالِ الشَّرَايِطِ يَزُولُ تَحْرِيمُ الثَّلَاثِ
- ۷۷ هَلْ يُهْدَمُ مَا دُونَ الثَّلَاثِ؟ فِيهِ رَوَايَتَانِ، أَشْهُرُهُمَا أَنَّهُ يَهْدَمُ.
- ۷۸ فَلَوْ طَلَّقَ مَرَّةً، وَ تَزَوَّجَتْ الْمُطَلَّقَةُ ثُمَّ تَزَوَّجَ بِهَا الْأَوَّلُ، بَقِيَتْ مَعَهُ عَلَي ثَلَاثِ مُسْتَأْنَفَاتٍ، وَ بَطَلَ حُكْمُ السَّابِقَةِ.

### مقصد دوم: درباره‌ی آن چیزی که حرمت سه طلاق را برطرف می‌کند.

- ۷۴ هنگامی سه طلاق با تمام شرایط واقع شود، زن مطلقه بر مرد حرام می‌شود تا این که آن زن با شوهری غیر از آن شوهر که او را طلاق داده، ازدواج کند.
- ۷۵ در زوال تحریم (آن زن برای شوهر اولش) چهار شرط معتبر است: این که شوهر دوم (که به او محلل می‌گویند) بالغ باشد، در مورد نوجوانی که نزدیک بلوغش است اما هنوز بالغ نشده جای تردید وجود دارد، (که بتواند با ازدواجش با چنین زنی سبب حلال شدن آن زن با شوهر اولش بشود.) و نظر بهتر این است که: آن نوجوان نمی‌تواند محلل واقع شود. و این که شوهر دوم با آن زن از جلو نزدیکی کند به گونه‌ای که این نزدیکی سبب غسل شود (پس همین که به مقدار ختنه‌گاه بر او دخول کند کافی است.) و این که باید با عقد نکاح بر او حلال شود نه با مالک شدن یا با حلال کردن مولی (کنیزش را بر او) و این که آن عقد، نکاح دائم باشد نه ازدواج موقت.
- ۷۶ وقتی این شرایط کامل گردید، حرمت آن سه طلاق (که سبب می‌شد شوهر اول دیگر نتواند با زن مطلقه ازدواج کند) بر طرف می‌شود.
- ۷۷ آیا با چنین ازدواجی، طلاق‌هایی هم که کمتر از سه تا باشند برطرف می‌شوند؟
- در این مسئله دو روایت وجود دارد: روایت مشهورتر این است که اثر آن طلاق‌ها هم از بین می‌رود.
- ۷۸ بنابراین اگر مردی زنش را یک بار طلاق دهد، و آن زن مطلقه مجدداً با شخص دیگری ازدواج کند و (بعد از جدایی از او) مجدداً با شوهر اول ازدواج کند. آن زن می‌تواند تا سه طلاق دیگر با شوهر اولش باقی بماند، و حکم طلاق اول از بین می‌رود.

۷۹ وَ لَوْ طَلَّقَ الذَّمِيَّةَ ثَلَاثًا، فَتَزَوَّجَتْ بَعْدَ الْعِدَّةِ ذَمِيًّا، ثُمَّ بَانَتْ مِنْهُ وَ أَشْلَمَتْ، حَلٌّ لِلأَوَّلِ نِكَاحُهَا بَعْقِدِ مُسْتَأْنَفٍ. وَ كَذَا كُلُّ مَشْرِكٍ.

۸۰ الخَصِيُّ: يُحْلَلُ الْمُطَلَّقَةُ ثَلَاثًا إِذَا وَطِيءَ وَ حَصَلَتْ فِيهِ الشَّرَائِطُ، وَ فِي رِوَايَةٍ لِأَيُّحُلُّ. وَ لَوْ وَطِيءَ الْفُحْلُ قُبْلًا فَأَكْسَلَ، حَلَّتْ لِلأَوَّلِ لِتَحَقُّقِ اللَّذَّةِ مِنْهُمَا.

۸۱ وَ لَوْ تَزَوَّجَهَا الْمُحْلَلُ فَأَزْتَدَّ فَوَطَّأَهَا فِي الرَّدَّةِ، لَمْ يَحِلَّ، لِأَنفِسَاحِ عَقْدِهِ بِالرَّدَّةِ.

فُرُوع:

۸۲ الأَوَّلُ: لَوْ انْتَضَتْ مُدَّةُ فَادَعَتْ أَتَّهَا تَزَوَّجَتْ وَ فَارَقَهَا وَ قَصَّتْ الْعِدَّةَ، وَ كَانَ ذَلِكَ مُمْكِنًا فِي تِلْكَ الْمُدَّةِ، قِيلَ: يُقْبَلُ لِأَنَّ فِي جُمْلَةِ ذَلِكَ مَا لَا يُعْلَمُ إِلَّا مِنْهَا، كَالْوَطءِ، وَ فِي رِوَايَةٍ إِذَا كَانَتْ ثِقَّةً، صُدِّقَتْ.



۷۹ اگر مرد، زنی را که کافر ذمی است سه بار طلاق بدهد، و آن زن، بعد از عده با یک کافر ذمی ازدواج کند؛ سپس از او جدا گردد و مسلمان شود، نکاح او با شوهر اولش به وسیله‌ی عقد جدید حلال خواهد بود. و هر مشرکی چنین حکمی دارد.

۸۰ خصی (کسی که قدرت انزال ندارد) می‌تواند زنی را که سه بار طلاق داده شده (برشوهر اولش حلال کند) البته در صورتی که با او نزدیکی کرده باشد و سایر شرایط ازدواج با محلل حاصل باشد، و در روایتی آمده است که: او نمی‌تواند محلل واقع شود. و اگر آن شوهر با زن از جلو نزدیکی کرد اما آبش خارج نشد، آن زن بر شوهر اول حلال می‌شود زیرا لذت (زناشویی بین آن زن و محلل) تحقق یافته است.

۸۱ و اگر مردی که محلل است با آن زن ازدواج کند، و سپس مرتد شود و با آن زن در حالت ارتداد نزدیکی کند، سبب حلال شدن (آن زن بر شوهر اولش) نمی‌شود. زیرا عقد نکاح او با ارتداد فسخ شده است.

چند فرع

۸۲ اول: اگر مدتی سپری شود و آن زن ادعا کند که ازدواج کرده است و محلل از او جدا شده است و زمان عده سپری شده است و این ادعا در آن مدت ممکن باشد، یک نظر این است که: ادعای او پذیرفته می‌شود چرا که این ادعا از جمله مواردی است که فقط با همان ادعای او فهمیده می‌شود، مثل نزدیکی کردن. و در روایتی آمده است که: اگر آن زن، زنی قابل اعتماد باشد ادعایش تصدیق می‌شود، نه ادعای هر زنی.



۸۳ الثَّانِي: إِذَا دَخَلَ الْمُحَلَّلُ فَادَّعَتْ الْإِصَابَةَ، فَإِنْ صَدَّقَهَا، حَلَّتْ لِلأَوَّلِ. وَإِنْ كَذَّبَهَا، قِيلَ: يَعْمَلُ الأَوَّلُ، بِمَا يَغْلِبُ عَلَيَّ ظَنُّهُ مِنْ صَدِّقِهَا، أَوْ صَدَقِ الْمُحَلَّلِ. وَ لَوْ قِيلَ: يُعْمَلُ بِقَوْلِهَا عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ، كَانَ حَسَنًا، لِتَعَدُّرِ إِقَامَةِ البَيِّنَةِ لِمَا تَدَّعِيهِ.

۸۴ الثَّالِثُ: لَوْ وَظَّأَهَا مُحْرَمًا، كَالوَطءِ فِي الإِحْرَامِ، أَوْ فِي الصَّوْمِ الوَاجِبِ، قِيلَ: لَا يَحِلُّ لِأَنَّهُ مِنْهَيٌّ عَنْهُ، فَلَمْ يَكُنْ مُرَادًا لِلشَّارِعِ وَ قِيلَ: يَحِلُّ لِتَحَقُّقِ النِّكَاحِ المُسْتَنَدِ إِلَى العَقْدِ الصَّحِيحِ

### المقصد الثالث: في الرجعة

۸۵ تصح الرجعة نطقاً، كقوله: راجعتك، و فعلاً كالوطء. و لو قَبِلَ أو لَامَسَ بشهوة، كان ذلك رجعة، و لم يفتقر استباحته الى تقدم الرجعة، لأنها زوجته.

و لو انكر الطلاق، كان ذلك رجعة، لأنه يتضمن التمسك بازوجية.

۸۳ دوم: اگر مرد محلل، با زن نزدیکی کند، و آن زن ادعا کند که از جلو با او نزدیکی کرده، در این صورت، اگر محلل آن زن را تصدیق کند، آن زن بر شوهر اول حلال می‌شود. و اگر محلل او را تکذیب کرد، یک نظر این است که: شوهر اول، به آن چیزی که گمانش بر او غالب است از تصدیق آن زن یا تصدیق آن محلل عمل می‌کند، و اگر گفته شود: در هر صورت بنا بر گفته‌ی آن زن عمل می‌کند، حرف خوبی است، چرا که اگر واقعاً آن زن در ادعایش (که با محلل نزدیکی کرده) صادق باشد نمی‌تواند بر این عمل بینة (دو شاهد عادل) اقامه کند.

۸۴ سوم: اگر محلل با آن زن دخولی (آمیزشی) که حرام است انجام دهد، مثل وطی (دخول) در حال احرام یا در حال روزه‌ی واجب، یک نظر این است که: آن زن حلال نمی‌شود، چرا که از آن عمل نهی شده است، و آن عمل مورد اراده‌ی شارع نیست و یک نظر این است که: آن زن حلال می‌شود؛ چرا که نکاحی که مستند یک عقد صحیح باشد تحقق یافته است.

### مقصد سوم: احکام رجوع (به زن مطلقه در عده)

۸۵ رجوع به زن با گفتار صحیح است، مثل این که مرد بگوید: به تو رجوع کردم. همچنین با انجام عمل هم صحیح است، مثل این که با او نزدیکی کند. و اگر او را با شهوت بیوسد یا لمس کند، این عمل رجوع حساب می‌شود، و حلال شدن چنین کارهایی نیاز ندارد که قبلمش مرد رجوع کرده باشد، چرا که آن زن (در دوران عده در حکم همسر آن مرد است.) و اگر مرد طلاق را انکار کند، این انکار او رجوع به حساب می‌آید، چرا که این کار در بردارنده‌ی توسل و تمسک به زوجیت خواهد بود.

۸۶ وَ لَا يَجِبُ الْإِشْهَادُ فِي الرَّجْعَةِ بَلْ يُسْتَحَبُّ. وَ لَوْ قَالَ: راجعتك إِذَا شِئْتَ أَوْ إِنْ شِئْتَ، لَمْ يَقَعْ، وَ لَوْ قَالَتْ: شِئْتُ، وَ فِيهِ تَرُدُّ.

۸۷ وَ لَوْ طَلَّقَهَا رَجْعِيَّةً، فَارْتَدَّتْ فَرَجَعَ، لَمْ يَصِحَّ كَمَا لَا يَصِحُّ ابْتِدَاءُ الزَّوْجِيَّةِ، وَ فِيهِ تَرُدُّ، يَنْشَأُ مِنْ كَوْنِ الرَّجْعِيَّةِ زَوْجَةً.

۸۸ وَ لَوْ أَسْلَمَتْ بَعْدَ ذَلِكَ، اشْتَأْنَفَ الرَّجْعَةَ إِنْ شَاءَ.

۸۹ وَ لَوْ كَانَ عِنْدَهُ ذِمِّيَّةٌ فَطَلَّقَهَا رَجْعِيًّا ثُمَّ رَجَعَهَا فِي الْعِدَّةِ، قِيلَ: لَا يَجُوزُ لِأَنَّ الرَّجْعَةَ كَالْعَقْدِ الْمَسَانِفِ، وَ الْوُجْهَ الْجَوَازُ، لِأَنَّهَا لَمْ تَخْرُجْ عَنْ زَوْجِيَّتِهِ، فَهِيَ كَالْمُسْتَدَامَةِ.



۸۶ واجب نیست در رجوع شاهد بگیرد؛ بلکه این کار مستحب است. و اگر مرد بگوید: «هنگامی که تو بخواهی یا اگر تو بخواهی به تو رجوع کردم»، رجوع واقع نمی‌شود، و اگر آن زن بگوید: «می‌خواهم»، در این که رجوع واقع شود جای تردید است.

۸۷ و اگر مردی زنش را طلاق رجعی بدهد، و سپس آن زن مرتد شود و بعد مرد به آن زن رجوع کند، آن رجوع صحیح نیست؛ چنانچه اگر بخواهد از ابتدا با آن زن ازدواج کند صحیح نخواهد بود، (ارتداد، نکاح را از اصل فسخ می‌کند چه برسد به این که رجوع بر آن مرد حلال شود). اما در این حکم جای تردید است. و آن از اینجا نشأت می‌گیرد که آن زن که طلاق رجعی داده شده هنوز همسر آن مرد است. (با دلیلی که خود مصنف آورده جای این تردید وجود ندارد.)

۸۸ و اگر آن زن بعد از آن ارتداد مسلمان گردد، در صورتی که مرد بخواهد، حکم رجوع هم از نو خواهد بود. (البته در صورتی که چیزی از مدت عده باقی باشد)

۸۹ اگر مرد، زن کافر ذمی داشته باشد، (البته باید خود مرد هم کافر ذمی باشد)؛ سپس آن زن را طلاق رجعی دهد و در مدت عده، به آن زن رجوع کند، یک نظر این است که: جایز نیست، چرا که رجوع همچون عقد جدیدی است. اما نظر بهتر این است که جایز است، چرا که آن زن، از زوجیت آن مرد (به طور کامل) خارج نشده است و آن رجوع مثل این است که زوجیت قبلی استمرار دارد.

۹۰ وَ لَوْ طَلَّقَ وَ رَاجَعَ فَانْكُرْتَ الدُّخُولَ بِهَا أَوْلًا، وَ زَعَمْتَ أَنَّهُ لَا عِدَّةَ عَلَيْهَا وَ لَا رَجْعَةَ، وَ ادَّعَى هُوَ الدُّخُولَ، كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَهَا مَعَ يَمِينِهَا، لِأَنَّهَا تَدَّعِي الظَّاهِرَ.

۹۱ وَ رَجَعَهُ الْأَخْرَسُ بِالْإِشَارَةِ الدَّالَّةِ عَلَي الْمُرَاجَعَةِ، وَ قِيلَ: بِأَخْذِ الْفِتْنَانِ عَنْ رَأْسِهَا، وَ هُوَ شَاذٌ.

۹۲ وَ إِذَا ادَّعَتْ انْقِضَاءَ الْعِدَّةِ بِالْحَيْضِ، فِي زَمَانٍ مُحْتَمَلٍ، فَأَنْكَرَ، فَالْقَوْلُ قَوْلَهَا مَعَ يَمِينِهَا، وَ لَوْ ادَّعَتْ انْقِضَاءَهَا بِالْأَشْهُرِ لَمْ يُقْبَلْ، وَ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَ الزَّوْجِ، لِأَنَّهُ اخْتِلَافٌ فِي زَمَانِ إِيقَاعِ الطَّلَاقِ. وَ كَذَا لَوْ ادَّعَى الزَّوْجُ الْإِنْقِضَاءَ، فَالْقَوْلُ قَوْلَهَا، لِأَنَّ الْأَصْلَ بَقَاءُ الزَّوْجِيَّةِ أَوْلًا.

۹۳ وَ لَوْ كَانَتْ حَامِلًا فَادَّعَتْ الْوَضْعَ قَبْلَ قَوْلِهَا، وَ لَمْ تُكَلِّفْ إِخْضَارُ الْوَلَدِ.

وَ لَوْ ادَّعَتْ الْحَمْلَ فَأَنْكَرَ الزَّوْجُ، وَ أَخْضَرَتْ وَلَدًا، فَأَنْكَرَ وَلَا تَهَا لَهُ، فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ، لِإِمْكَانِ إِقَامَةِ الْبَيِّنَةِ بِالْوِلَادَةِ



۹۰ اگر مرد، زن را طلاق دهد؛ سپس رجوع کند، اما زن انکار کند که قبل از طلاق با او نزدیکی شده است و گمان کند که برای این طلاق، عده‌ای برعهده‌ی او نیست و مرد، حق رجوع ندارد، اما مرد ادعا کند که به او دخول کرده است، در این صورت ادعای زن با قسم خوردن پذیرفته می‌شود. چرا که آن زن بر طبق ظاهر ادعا می‌کند. (ظاهر، موافق اصل عدم دخول است. ولیکن این ظاهر مشروط به این است که مرد با او خلوت نکرده باشد و الا اگر مرد با او خلوت کرده باشد ظاهر این است که به او دخول شده).

۹۱ رجوع شخص لال با اشاره‌ای است که دلالت بر رجوع کند، و یک نظر این است که: با برداشتن روسری از سر زن است، اما این نظر شاذ است، (و به آن عمل نشده است).

۹۲ و اگر زن ادعا کند که با حیض شدن، مدت عده سپری شده است، البته باید در زمانی باشد که احتمال (سه حیض شدن) وجود داشته باشد، و مرد منکر شود، سخن زن با قسم خوردن پذیرفته می‌شود. و اگر زن ادعا کند که مدت عده با سپری شدن سه ماه منقضی شده است، ادعای او پذیرفته نمی‌شود، و در اینجا گفتار شوهر پذیرفته می‌شود، چرا که در این نزاع، اختلاف بر سر زمان وقوع طلاق است. (و اصل، تأخیر طلاق است.) همچنین اگر شوهر ادعا کند که مدت عده سپری شده، حرف زن پذیرفته می‌شود، چرا که اصل این است که زوجیتی که سابقاً (قبل از طلاق) بوده است هنوز باقی است.

۹۳ و اگر زن حامله باشد و ادعا کند که وضع حمل کرده، سخن او پذیرفته می‌شود، و او را مجبور نمی‌کنند که فرزندش را حاضر کند. (چرا که ممکن است فرزندش مرده باشد) و اگر زن، وجود حمل و نوزاد را ادعا کند و شوهر منکر گردد و آن زن فرزندش را حاضر سازد، و آن مرد منکر شود که تولد آن کودک از اوست، در این صورت، ادعای مرد پذیرفته می‌شود، چرا که ولادت کودک را می‌توان با آوردن شاهد ثابت کرد، (و مثل عمل زناشویی نیست که نتوان بر آن شاهد گرفت).

۹۴ وَ إِذَا ادَّعَتْ انْقِضَاءَ الْعِدَّةِ، فادَّعَى الرَّجْعَةَ قَبْلَ ذَلِكَ فَالْقَوْلُ قَوْلُ الْمَرْأَةِ.

۹۵ وَ لَوْ رَجَعَهَا فادَّعَتْ بَعْدَ الرَّجْعَةِ، انْقِضَاءَ الْعِدَّةِ قَبْلَ الرَّجْعَةِ، فَالْقَوْلُ قَوْلُ الرَّوْحِ، إِذْ الْأَصْلُ صِحَّةُ الرَّجْعَةِ.

### المَقْصِدُ الرَّابِعُ: فِي جَوَازِ اسْتِعْمَالِ الْحَيْلِ

۹۶ يَجُوزُ التَّوَصُّلُ بِالْحَيْلِ الْمُبَاحَةِ، دُونَ الْمُحَرَّمَةِ، فِي اسْقَاطِ مَا لَوْلَا الْحَيْلَةُ، لَشَبَّتْ. وَ لَوْ تَوَصَّلَ بِالْمُحَرَّمَةِ أَنْتُمْ وَ تَمَّتْ الْحَيْلَةُ.

۹۷ فَلَوْ أَنَّ امْرَأَتَهُ، حَمَلَتْ وَلَدَهَا عَلَيَّ الزَّانَا بِامْرَأَةٍ، لَسَمَّعَ أَبَاهُ مِنَ الْعَقْدِ عَلَيْهَا، أَوْ بِأَمَةٍ يُرِيدُ أَنْ يَتَسَرَّى بِهَا، فَقَدْ فَعَلَتْ حَرَامًا، وَ حُرِّمَتِ الْمُؤْطُوءَةُ عَلَيَّ قَوْلٍ مَنْ يَنْشُرُ الْحُرْمَةَ بِالزَّانَا.

۹۸ أَمَّا لَوْ تَوَصَّلَ بِالْمُحَلَّلِ، كَمَا لَوْ سَبَقَ الْوَلَدُ إِلَيَّ الْعَقْدِ عَلَيْهَا فِي صُورَةِ الْفُرْضِ لَمْ يَأْتُمْ.



۹۴ اگر زن ادعا کند که عده سپری شده است، اما مرد ادعا کند که قبل از تمام شدن عده رجوع کرده است، ادعای زن پذیرفته می‌شود.

۹۵ اگر مرد بر آن زن رجوع کند و بعد از رجوع، آن زن ادعا کند که مدت عده قبل از رجوع مرد سپری شده بود، ادعای مرد پذیرفته می‌شود؛ چرا که اصل، صحت رجوع است.

### مقصد چهارم: درباره‌ی جواز استفاده از حيله‌ها

۹۶ جایز است به حيله‌های حلال، نه حرام، برای اسقاط چیزهایی که اگر حيله نباشد (بر عهده‌ی انسان) ثابت می‌شود، متوسل شد. و اگر به حيله‌های حرام متوسل شود گناه کرده است، اما آن حيله مؤثر خواهد بود.

۹۷ اگر زن مردی، پسر آن مرد را بر زنا کردن با زنی وادار کند، به این دلیل که پدر آن پسر نتواند آن زن را عقد کند، یا بر زنا کردن با کنیزی وادار کند به این دلیل که آن مرد نتواند او را به عنوان معشوقه اختیار کند. این زن کار حرامی انجام داده، اما آن زنی که با آن پسر آمیزش کرده بر آن پدر حرام می‌شود، البته بنابر این نظر که زنا موجب گسترش حرمت (خویشاوندی) می‌شود.

۹۸ اما اگر به حيله‌های حلالی متوسل شود، مثل این که پسر در عقد کردن آن زن، بر پدرش سبقت بگیرد، در این فرض آن پسر گناهی نکرده است؛ (هرچند عقدش با آن زن به خاطر این بوده که پدرش نتواند با آن زن ازدواج کند).

۹۹ وَ لَوْ أَدْعَى عَلَيْهِ دَيْنٌ، قَدْ بَرَأَ مِنْهُ بِإِسْقَاطٍ أَوْ تَسْلِيمٍ فَحَسْبِيَ مِنْ دَعْوَى الْإِسْقَاطِ، أَنْ يَنْقَلِبَ الْيَمِينُ عَلَيَّ الْمُدْعَى، لِعَدَمِ الْبَيِّنَةِ، فَانْكَرَ الْإِسْتِدَانَةَ، وَ حَلَفَ، جَازَ بِشَرْطِ أَنْ يُورِيَ مَا يُخْرِجُهُ عَنِ الْكِذْبِ. وَ كَذَا لَوْ حَسْبِيَ الْحَبْسُ، بِدَيْنٍ يُدْعَى عَلَيْهِ فَانْكَرَ.

۱۰۰ وَ النَّيَّةُ أَبَدًا نِيَّةُ الْمُدْعَى إِذَا كَانَ مُحِقًّا، وَ نِيَّةُ الْخَالِفِ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا فِي الدَّعْوَى.

۱۰۱ وَ لَوْ أَكْرَهُهُ عَلَيَّ الْيَمِينُ أَنَّهُ لَا يَفْعَلُ شَيْئًا مُحَلَّلًا، فَحَلَفَ وَ نَوَى مَا يُخْرِجُ بِهِ عَنِ الْحِنْثِ جَازًا، مِثْلَ أَنْ يُورِيَ أَنَّهُ لَا يَفْعَلُهُ بِالسَّامِ، أَوْ بِخِرَاسَانَ أَوْ فِي السَّمَاءِ أَوْ تَحْتَ الْأَرْضِ.

۱۰۲ وَ لَوْ أُجْبِرَ عَلَيَّ الطَّلَاقِ كُرْهًا فَقَالَ: زَوْجَتِي طَالِقٌ، وَ نَوَى طَلَاقًا سَالِفًا، أَوْ قَالَ: نِسَائِي طَوَالِقٌ، وَ عَنِّي نِسَاءُ الْأَقْرَابِ جَازًا.



۹۹ اگر علیه شخصی ادعا شود که مدیون و بدهکار است در حالی که آن فرد از آن بدهی مبری شده است؛ حال یا به وسیله‌ی اسقاط آن بدهی یا با پرداخت آن بدهی، و آن شخص بترسد که اگر بگوید آن بدهی از من ساقط شده (از او بینه بخواهند) و چون او بینه ندارد قسم خوردن متوجه مدعی خواهد شد، (و مدعی با قسم خوردن حق این شخص را پایمال خواهد کرد) این شخص می‌تواند اصل قرض گرفتن را انکار کند و قسم بخورد (که قرض نگرفته است)، البته به شرط این که توریه کند تا از دروغ گفتن در امان بماند. (مثلاً در نیتش این باشد که من روز جمعه قرض نگرفته‌ام.) همچنین اگر بدهکار باشد و توان پرداخت بدهی را ندارد در صورتی که بترسد او را زندانی کنند، می‌تواند آن بدهی را انکار کند، (و قسم بخورد؛ البته باید توریه کند.)

۱۰۰ توریه کردن، همیشه برای شخصی که مدعی است و ادعای خود را به حق می‌داند، و برای شخصی که مُنکر است و در نزاع مظلوم واقع شده است جایز است.

۱۰۱ اگر شخصی را مجبور کنند قسم بخورد که فلان کار حلال را انجام ندهد، (مثلاً چایی نخورد) و آن شخص قسم بخورد ولی نیتی بکند که او را از حنث قسم (شکستن قسم) نجات دهد، جایز است؛ مثل این که نیت کند من آن کار را در سرزمین شام یا خراسان یا در آسمان یا زیرزمین انجام نمی‌دهم (توریه کند.)

۱۰۲ اگر مجبور شود که از روی اکراه زنش را طلاق دهد و آن فرد بگوید: [زوجتی طلاق] همسر من طالق باشد و نیت طلاق گذشته را بکند، یا بگوید: همه‌ی زنان من طالق هستند، و منظورش از زنان، خویشاوندانش باشد جایز است، (و طلاق واقع نمی‌شود.)

۱۰۳ وَ لَوْ أُكْرِهَ عَلَيَّ الْيَمِينِ أَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ، فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ كَذَا وَ جَعَلْتُ مَا مَوْصُولَةً لَأَنفِيهِ صَحَّ.

۱۰۴ وَ لَوْ اضْطُرًّا إِلَى الْإِجَابَةِ بِنَعْمٍ، فَقَالَ: نَعَمْ، وَ عَنِّي الْإِبِلُ، أَوْ قَالَ: نَعَامٌ، وَ عَنِّي نَعَامُ الْبُرِّ، فَضْدًا لِلتَّخْلِصِ، لَمْ يَأْتُمْ.

۱۰۵ وَ كَذَا لَوْ حَلَفَ مَا أَخَذَ جَمَلًا وَ لَا ثَوْرًا وَ لَا عَنَزًا، وَ عَنِّي بِالْجَمَلِ السَّحَابِ، وَ بِالثَوْرِ الْقِطْعَةَ الْكَبِيرَةَ مِنَ الْأَقِطِ، وَ بِالْعَنَزِ الْأَكْمَةَ، لَمْ يَحْتَسِبْ.

۱۰۶ وَ لَوْ أَتَيْتُمْ غَيْرَهُ فِي فِعْلٍ فَحَلَفَ لِيُصَدِّقَنَّهُ، فَطَرِيقُ التَّخْلِصِ أَنْ يَقُولَ: فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ وَ أَحَدُهُمَا صُديقٌ.

۱۰۷ وَ لَوْ حَلَفَ لِيُخَيِّرَنَّهُ بِمَا فِي الرُّمَانَةِ مِنْ حَبَّةٍ، فَالْمَخْرُجُ أَنْ يُعَدَّ الْعَدَدَ الْمُمْكِنَ فِيهَا، فَذَلِكَ وَ امْتِثَالُهُ سَائِعٌ.



۱۰۳ و اگر او را مجبور کنند که قسم بخورد فلان کار را نکرده است، و او بگوید: (ما فعلت کذا) «چنین کاری نکردم» ولی آن [مای نافیه] را به صورت [مای موصوله] نیت کند جایز است. (که معنی جمله این می‌شود: آن کاری که من کردم فلان کار است.)

۱۰۴ و اگر مجبور شود که با بله گفتن جواب بدهد و او بگوید: (نعم) و نیت کند که منظورش از نعم، شتر است یا بگوید: [نعام] و نیت پرندۀ بزرگ صحرا را بکند، برای این که از آن مهلکه خلاص شود، گناه نکرده است.

۱۰۵ همچنین اگر قسم بخورد که جَمَل (شتر) ثور (گاو) عنز (بُر) نگرفته است، و نیت کند که منظورش از [جَمَل] ابر است و منظورش از [ثور] قطعه بزرگی از کَشک است یا منظورش از [عنز] تلّ خاک مثل کوه کوچک است، حنث قسم نکرده است، (سوگند خود را نشکسته است.)

۱۰۶ اگر دیگری او را به کاری متهم کند و او قسم بخورد تا او را تصدیق نکند، طریقه‌ی نجات چنین است که بگوید: [فعلت ما فعلت] (کردم نکردم، کردم چه کردنی) و یکی از دو معنی را اراده کند.

۱۰۷ و اگر قسم بخورد تا خبر دهد که چند حبه در این انار وجود دارد، طریق‌هایی این است که تعدادی ارقام که احتمال انطباق بر دانه‌های انار را دارد بگوید، و چنین حیل‌هایی و امثال این حیل‌ها جایز است.

### المَقْصِدِ الْخَامِسُ: فِي الْعِدَّةِ

وَ النَّظْرُ فِي ذَلِكَ يَسْتَدْعِي فُضُولًا:

۱۰۸ الأُول: لَا عِدَّةَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا، سَوَاءً بَانَثٍ بِطَلَاقٍ أَوْ فَسَخِ عِدَا الْمُتَوَفِّي عَنْهَا زَوْجَهَا، فَإِنَّ الْعِدَّةَ تَجِبُ مَعَ الْوَفَاةِ، وَ لَوْ لَمْ يَدْخُلْ.

۱۰۹ وَ الدُّخُولُ يَتَحَقَّقُ بِإِبْلَاجِ الْحَسَفَةِ، وَإِنْ لَمْ يُنْزَلْ، وَ لَوْ كَانَ مَقْطُوعِ الْأَنْثِيَيْنِ، لِتَحَقُّقِ الدُّخُولِ بِالْوَطْءِ.

أَمَّا لَوْ كَانَ مَقْطُوعِ الذَّكَرِ سَلِيمِ الْأَنْثِيَيْنِ، قِيلَ: تَجِبُ الْعِدَّةُ، لِإِمْكَانِ الْحَمْلِ بِالْمَسَاحَقَةِ وَ فِيهِ تَرَدُّدٌ، لِأَنَّ الْعِدَّةَ تَتَرْتَّبُ عَلَيَّ الْوَطْءِ.

نَعَمْ، لَوْ ظَهَرَ حَمْلٌ أُعْتُدَّتْ مِنْهُ بِوَضْعِهِ، لِإِمْكَانِ الْإِنْزَالِ

### مقصد پنجم: درباره عده

بحث در این مقصد در چند فصل مطرح است.

۱۰۸ اول: زنی که با او آمیزش (دخول) نشده است، عده ندارد، فرقی نمی‌کند که به وسیله‌ی طلاق از او جدا شده باشد یا با فسخ کردن نکاح از او جدا شده باشد، (مثل کسی که شب زفاف بفهمد شوهر مجنون است) مگر زنی که شوهرش فوت کرده است؛ چرا که عده با فوت شوهر واجب می‌شود، حتی اگر شوهر با او نزدیکی نکرده باشد؛ (چرا که نگه داشتن عده‌ی وفات برای احترام به شوهر است.)

۱۰۹ و نزدیکی کردن با فروکردن مقدار ختنه‌گاه محقق می‌گردد، هرچند منی بیرون نیاید، حتی اگر بیضه‌هایش کشیده شده باشد. چرا که دخول (آمیزش) با وطی (نزدیکی) محقق می‌گردد، اما اگر آلت تناسلی مرد بریده شده ولی بیضه‌هایش سالم است، یک نظر این است که: نگه داشتن عده واجب است، چرا که با چسباندن آلت تناسلی امکان بچه‌دار شدن هست، اما در این حکم جای تردید وجود دارد، چرا که عده نگه‌داشتن در نتیجه‌ی نزدیکی کردن است. اگر معلوم شود زن حامله شده، باید تا وضع حمل آن جنین، عده نگه دارد، چرا که (مردی که بیضه‌ی سالم دارد ولی آلت تناسلی‌اش بریده شده) می‌تواند انزال کند (منی‌اش خارج شده و داخل رحم زن شود).

۱۱۰ وَ لَا تَجِبُ الْعِدَّةُ بِالْحُلُوءِ، مُنْفَرِدَةً عَنِ الْوِطْءِ، عَلَيَّ الْأَشْهُرِ.

وَ لَوْ حَلَا، ثُمَّ اِخْتَلَفَا فِي الْإِصَابَةِ، فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ مَعَ يَمِينِهِ

الْفَضْلُ الثَّانِي: فِي ذَاتِ الْأَقْرَاءِ

۱۱۱ وَ هِيَ مُسْتَقِيمَةٌ الْحَيْضِ، وَ هَذِهِ تَعْتَدُ بِثَلَاثَةِ أَقْرَاءٍ، وَ هِيَ الْأَطْهَارُ عَلَيَّ أَشْهُرِ الرِّوَايَتَيْنِ، إِذَا كَانَتْ حُرَّةً سِوَاهُ كَانَتْ تَحْتَ حُرٍّ أَوْ عَنَدٍ.

۱۱۲ وَ لَوْ طَلَّقَهَا وَ حَاصَتْ بَعْدَ الطَّلَاقِ بِالْحِظَةِ، أُحْتَسِبَتْ تِلْكَ اللَّحْظَةُ قُرْءًا ثُمَّ أَكْمَلَتْ قُرْبَيْنِ آخَرَيْنِ، فَإِذَا رَأَتْ الدَّمَ الثَّلَاثَ، فَقَدْ قَصَّتْ الْعِدَّةَ. هَذَا إِذَا كَانَتْ عَادَتُهَا مُسْتَقَرَّةً بِالرَّمَانِ، فَإِنْ اِخْتَلَفَتْ، صَبَرَتْ إِلَيَّ انْقِصَاءً أَقَلِّ الْحَيْضِ، أَخَذًا بِالِاخْتِيَابِ.



۱۱۰ و بنا بر نظر مشهورتر، با خلوت کردن زن و شوهر و نزدیکی نکردن، عده واجب نمی‌شود، و اگر زوجین خلوت کرده باشند؛ سپس در این که نزدیکی شده است یا نه، اختلاف کردند (شوهر گفت: آمیزش نکردم و زن گفت: آمیزش صورت گرفته است) در این صورت گفتار مرد با قسم خوردن پذیرفته می‌شود.

**فصل دوم: درباره‌ی زنی که عادت ماهانه دارد.**

۱۱۱ **ذات‌الإقراء** به زنی می‌گویند که به طور مترتب حیض می‌بیند، و این حالت به سه بار (خون دیدن) و پاک شدن حاصل شود، «أقراء» بر طبق مشهورترین دو روایت یعنی دوران پاک‌ی زنی، البته در صورتی که آن زن حُر (آزاد) باشد، فرقی نمی‌کند همسر یک مرد آزاد باشد یا همسر عبد باشد.

۱۱۲ و اگر مرد، آن زن را طلاق دهد، درحالی که آن زن یک لحظه بعد از طلاق حیض شده است، آن یک لحظه به عنوان یک قُرْء حساب می‌شود، سپس دو پاک‌ی دیگر عده نگه می‌دارد، و هنگامی که برای مرتبه‌ی سوم خون دید، مدت عده سپری شده است. این در صورتی است که عادت زن از نظر زمان و وقت مرتب باشد. اما اگر زمان عادت مختلف باشد (به این صورت که یک ماه، در اول ماه خون بیند و ماه بعد، وسط ماه و ماه بعد آخر ماه) این زن باید احتیاطاً صبر کند تا کمترین مدت حیض (که سه روز است) سپری شود، (اما زنی که عادتِ وقتیه دارد، همین که اولین خون را بعد از دو بار پاک شدن دید، عده‌اش تمام است).